

## فصل هفتم

### نادر شاه افشار

"نادر شاه جنگجوی بزرگی بود توانست قدرتی بسیار بدست آورد. برای فتنه جویان وحشت انگیز و برای همسایگان بد اندیش دهشت آور بود. او بر دشمنان وطن چیره شد و با افتخار پادشاهی کرد، ناپلئون بناپارت ( از نامه ناپلئون به فتحعلیشاه قاجار شماره سوم دوره اول اسفند ماه ۱۳۰۹ مجله شرق)"، "هیچیک از جهانگشایان خاور زمین با کمترین گناه باینهمه فتوحات نادر نایل نیامده اند. او با گشودن هندوستان بار دیگر خاطره عظمت و بزرگیهای باستانی ملت خود را در گیتی تجدید کرد ایرانیان را سرافراز و بلند آواز ساخت، کلنل سر جان ملکم"، "تا آنموقع تاریخ نشان نداده بود که سپهسالار و فرمانده کل اردو دوش بدوش افراد در میدان کارزار حاضر شود و در جنگ و نبرد بر سربازان پیشی جوید، ژنرال کیشمیشف (صفحه ۳۸ اردو کشی نادرشاه)"، "دلآوری و شجاعت او در جنگها مروت و مردانگی با دشمنان و بسیار کارهای بزرگ دیگر او سزاوار بسی ستایش و قدردانی است، سر جان ملکم"، "نادر در دبستان محنت تربیت و تحصیل کرده بود، ژنرال سایکس"، "یکی از بزرگترین و برجسته ترین اقدامات نادر این بود آرامش و آسایش بی سابقه ای در قلمرو فرمانروائی خویش بوجود آورد، مهاجمان وحشی و غارتگر را از مرزهای خاوری ایران راند، چنان امنیتی پدید آورد که خراسان بار دیگر مورد توجه مردم سوداگر و صلحجو قرار گرفت، دکتر لورنس لکهارت"، "یکی از جذابترین و خوش اندام ترین مردانی است که من تاکنون دیده ام، ویلیام گوکل (از کتاب احوال خصوصی نادرشاه)"، "علت اساسی پیروزی و پیشرفت نادر تهور و درایت شخصی وی بوده (صفحه ۳۸ کتاب اردوکشی نادر به هندوستان ۱۸۸۹)".

بکوشید و پیکارها کرد صعب  
ز بیگانگان کرد صافی وطن  
به ایران زمین رحمت آور که هست  
زنو زنده چون شیر خوار ازلبن  
(ملک الشعراى بهار)

تاریخ کهنسال ایران را هر قدر ورق بزیم می بینیم که این سرزمین باستانی شاهد نشیب و فرازهای بسیاری بوده که در عین حال مشمول عنایت ایزال خداوندی و هر موقع بمرز سقوط نزدیک میشده او را از ورطه های خطرناک و اضمحلال و نابودی رها میفرموده و بهمین جهت اگر آنرا خاک اولیا و انبیا بنامیم سخنی بگزارف گفته نشده. مرحوم ادیب الممالک فراهانی اشعار میهنی خوبی سروده است که ذکر قسمتی از آن در اینجا بی مناسبت نیست:

مائیم که از پادشاهان باج گرفتیم  
زان پس که از ایشان کمر و تاج گرفتیم  
دیهیم و سریر از گهر و عاج گرفتیم  
اموال و ذخایرشان تاراج گرفتیم  
وز پیکرشان دیبه و دیباج گرفتیم  
مائیم که از دریا امواج گرفتیم

واندیشه نکردیم ز طوفان و ز تیار

در چین و ختن ولوله از هیبت ما بود  
در مصر و عدن غلغله از شوکت ما بود  
در اندلس و روم عیان قدرت ما بود  
غرناطه و اشبیله در طاعت ما بود

صغلیه نهان در کنف رایت ما بود فرمان همایون قضا آیت ما بود  
جاری بزمین و فلک و ثابت و سیار  
خاک عرب از مشرق اقصی گذراندیم وز ناحیه غرب به افریقیه راندیم  
دریای شمالی را بر شرق نشانیدیم وز بحر جنوبی بفلک گرد فشانیدیم  
هند از کف هندو و ختن از ترک ستانیدیم مائیم که از خاک بر افلاک رسانیدیم  
نام هنر و رسم کرم را بسزاوار

یا بقول شیخ اجل سعدی شیرازی علیه الرحمه:

اینکه در شاهنامه آورده اند رستم و روئینه تن اسفندیار  
تا بدانند این خداوندان ملک کز بسی خلق است دنیا یادگار

از ابتدای خلقت بشر ساکنین کره ارض از نژادهای مختلف متشکل و بمرور زمان در یکدیگر ادغام و یا تجزیه و تحلیل شده اند. من باب مثال در همین کشور عزیز خودمان ایران از نژاد آریائی خالص که از هزاران سال پیش از حوالی دشتهای غربی و جنوبی سیبری در نتیجه فشار و شدت سرما به اروپا و هندوستان و ایران مهاجرت نموده سکنی گزیده اند و حتی نام ایران هم بهمین جهت است که آریائیان آنرا محل سکونت خود قراردادند امروز کمتر اثری هست و در هر موقع که تحولاتی بوجود آمده یا عده ای از ایران ترک دیار کرده اند و یا جمعی از خارج باین مرز و بوم آمده و ساکن شده اند و یا اصولاً متصرفاتی داشته که از دست داده و یا قسمت هائی از آن در اثر قراردادهائی که بوسیله بعضی از فرومایگان و حکومتهای نالایق منعقد شده از مملکت جدا و ضمیمه ممالک دیگر شده است و همچنین با العکس بر اثر فداکاریها و قدرتها سرزمینهای ضمیمه محدوده آن شده است. زمانی کورش کبیر منشور شهنشاهی به اقصی ممالک عالم اعلام نموده و دورانی هم آثار با عظمتی چون تخت جمشید بدست معشوقه اسکند مقدونی با تش کشیده شده و یا هنگامی ضحاک ماردوش مغز سر جوانانش را مرهم زخمهای دوش خود مینموده. وقتی هم انوشیروان عادل با صدای زنگ و ظلومان و حرکت زنجیر عدل خود نه تنها بدادخواهی انسانها بلکه بتظلم حیوانات همت میگمارده. گاهی شاهد قدرت شاه اسماعیل بوده و زمانی نالان از ضعف شاه سلطان حسین گردیده و بالاخره نادر شاه افشار بخود دیده که به شاهنشاه گیتی ستان لقب یافته. وقتی برای قراردادهای ننگینی چون آخال از دست پادشاهان قاجار گریان شده و زمانی هم شادان از الغاء کاپیتولاسیون بدست فرزند خلف خود رضا شاه کبیر شده و حالا هم عظمت و قدرت دوران محمد رضاشاهی شاهنشاه آریامهر را می ستاید که با استیفای منافع ملی نفت، ایجاد کارخانه ذوب آهن، ابتکاراتی از قبیل بوجود آوردن انقلاب سپید، برگزاری جشن دو هزار و پانصدمین سال شاهنشاهی و پذیرائی از سلاطین و روسای جمهوری عالم، تشکیل حزت رستاخیز ملت ایران، تأسیس کارخانجات، ساختمان پل ها، سدها، توسعه کشاورزی، استقرار روابط حسنه و سیاسی با دول متحابه دنیا، تعمیم فرهنگ، توسعه بهداشت، ایجاد راهها و اسفالت آن، و تکمیل و تقویت ارتش و نظام نوین، و پی گیری برنامه های عالی که توسط اعلیحضرت رضاشاه پدر بزرگوارش بنیان گذاری و پی ریزی شده بود ایرانی جوان و نو بنیاد بوجود آورده است.

همانطوریکه در ابتدای مقال بعرض خوانندگان عزیز رسیده است مقصد نگارنده ذکر تاریخچه ای از ایبورد یعنی همین محلی که در قسمت شمالی شهر شیراز قرار گرفته میباشد چون بدون هیچگونه تردید نژاد سکنه و مردم این محل به

نژاد و ریشه مردم ایل ایبورد خراسان و منطقه باورد و نسا و موطن پادشاه گیتی ستان نادرشاه افشار مربوط میگردد. لذا دامنه گفتار را بشرح مختصری از زندگی این سردار بزرگ تاریخ ایران کشانیدم و قسمتهای جالبی از آنرا که با این کتاب ارتباط پیدا میکند از لحاظ خوانندگان گرامی میگذرانم.

آئین تنازع بقا و ناموس طبیعت و یا بهتر بگوئیم خواست خداوندی و مشیت الهی بر این اصل مسلم استقرار دارد که برای هر ملت و قوم و حتی کشور و شهر و فرد و افراد زمین و جماد و نبات و حیوان ترقی و تنزل وجود داشته باشد و اعتبار و یا اولی الابصار و بهمین جهت هم میخواهم اینطور نتیجه گیری نمائیم که ایلات و عشایر و اقوام از این قانون الهی و ناموس طبیعی مستثنی نیستند و در حقیقت نمی توانیم برای یک قوم و یا ایل و عشیره مادام الحیات قوام و دوام و یا محدودیتی خلل ناپذیر و ثابت تصور نمائیم. در همین فارس ایلات بزرگ و متشکلی از طوایف مختلف وجود دارد: قشقائیه، بویراحمدیه، خمسه، ممسنی و از این قبیل. آنچه را که می بینیم در ابتدا جمعیت های کوچک و تیره های قلیلی بوده اند که بمرور ایام و گذشت قرون و اعصار و وجود تحولاتی هر یک بصورت فعلی در آمده اند و همینقدر که از طایفه و ایلی شخصیتی پیدا شده و قدرتی کسب نموده همین شخصیت و قدرت موجب شده است که افراد و یا طوایف دیگری را بخود پناه داده و یا مرعوب از خویشتن نموده و تحت تأثیر عوامل زمانی و مکانی قدرت او توسعه یافته و در اثر مستحیل نمودن سایر طوایف به نفوذ و قدرت خود ایل بزرگی تشکیل داده است و همین عامل مؤثر و یا خواست خداوندی است که: یعقوب لیث رویگر زاده تشکیل سلسله ای چون صفاریان میدهد، شهبخ صفی الدین اردبیلی صوفی صافی ضمیر موجد و بنیان گذار سلطنت صفویان میشود. نادرشاه افشار کشاورز زاده قرقلو و کبکانی بجائی میرسد که پادشاه هندوستان را مقهور خود ساخته و بعداً باو تاج بخشی میکند. کریمخان لر فرمانروای کشور داریوش مؤسس سلسله زندیه میگردد. آغا محمد خان اخته تکیه بر اریکه کیکاوس میزند، رضاخان سرباز سواد کوهی گردنکشان را بجای خود می نشاند و سلسله عظیم و پر افتخار پهلوی را بنیان مینهد و تدابیر خود و فرزند برومندش در سر لوحه برنامه سلاطین جهان قرار میگیرد.

باری سخن از نادرشاه و ایل افشار بود. چه خوب است این بحث را برای رعایت تنوع از گفته های دکتر میمندی نژاد نویسنده زندگی پر ماجرای نادر و صنعتی زاده کرمانی نویسنده نادر فاتح دهلی که در ضمن توأم با داستان ها و لطایفی میباشد آغاز نمائیم هر چند که بعضی از این گفته ها از ذوق و سلیقه داستان سرائی و افسانه سازی سر چشمه گرفته باشد.

در وصف ایبورد و کاخهای آن داستانها نوشته اند از زندگی فرعونى بابا علی بیگ حاکی آن توصیفاتى کرده اند. اما آنچه بحقیقت مقرون میباشد این است که در آن روزها با هرج و مرجی که حکمفرما بود با جنگهای محلی که هر سال چندین مرتبه اتفاق میافتاده است آسایش و راحتی وجود نداشته مردم ایبورد مانند مردم شهرهای دیگر همیشه مهیای کارزار و برای حفظ و حراست خود آماده جنگ بوده اند و در هر جنگی خرابیها بار می آمده است. بابا علی بیگ حاکم شهر ایبورد سپاهی از مردان جنگی تهیه کرده برج و باروی شهر را محکم و شهر ایبورد را بقلعه ای مستحکم مبدل ساخته بود. هر کس زور بازویی داشت و شمشیر زن قابلی بود در دستگاه بابا علی بیگ قرب و منزلتی می یافت و جزو سپاهیان او در می آمد.

**نادر در خدمت بابا علی بیگ** - بابا علی بیگ از آمدن نادر برادر ابراهیم و یارانش با خبر گردید. ابراهیم برادر را نزد بابا علی بیگ برده از همان نظر اول محبت نادر در اعماق قلب بابا علی بیگ نفوذ کرد. بدون چون و چرا نادر بقوای بابا علی بیگ پیوست او و یارانش جزو سپاهیان بابا علی بیگ شدند. چند صباحی نگذشته بود که نادر پهلوان جوانمرد، نادر نیرومند را همگی شناختند. ابراهیم از داشتن چنین برادری و بابا علی بیگ از داشتن چنین سپاهی بر خود می بالیدند. در قصر بابا علی بیگ دو دختر حاکم در ناز و نعمت بسر میبردند. پهلوانان شهر آنان که اسم و رسمی داشتند در هوای وصلت با این دو دختر بسر میبردند. جوانان برومند بفکر اینکه داماد خان حاکم شوند در را حاکم جانفشانی میکردند و منتظر بودند عنایتی بآنان شود. جوانانی که با خان قرابتی داشتند می کوشیدند به ترتیبی نظر دختران بابا علی بیگ را بسوی خود جلب نمایند. رسم این بود در فصل بهار هر سال یک روز مردم ایبورد جشن می گرفتند. در این جشن بزرگ پهلوانان و یلان در برابر جمعیت در میدان بزرگ ایبورد زور آزمائی مینمودند. قهرمانان از دست حاکم شهر خلعت میگرفتند. آن پهلوانی که نیرومند تر از همه پهلوانان بود پهلوان سال شناخته شده تا سال بعد این مقام را داشت و تا زمانی که شکست نخورده بود سمت پهلوانی پهلوانان را حفظ میکرد. نادر تحت نظر برادرش ابراهیم خود را برای زور آزمائی مهیا ساخت. روز جشن میدان را آراسته بودند غرفه ای برای حاکم شهر برپا نموده بودند. تمام مردم ایبورد از صبح زود در اطراف میدان مقرر گرفته بودند. غریو شادی از مردم بلند بود. همگی منتظر شروع جشن بودند. انتظار پایان رسید بصدای شیپور و طبل مردم دانستند جشن شروع میشود نیزه بازی و شمشیر بازی که برنامه های اولیه جشن بود برگزار شد نوبت به پهلوانان رسید تا هنر خود را نشان دهند. کسانی که داوطلب بودند بوسط میدان آمده بکشتی گرفتن مشغول شدند از هر دونفری که کشتی میگرفتند یکی غالب و دیگری مغلوب میشد مغلوت شدگان از میدان بیرون میرفتند بین غالبین کشتی ادامه می یافت بدین ترتیب بعد از چند دوره کشتی گرفتن و بیرون رفتن مغلوبین کسی که بر تمام حریفان غالب شده بود در صحنه باقی می ماند. نادر که یکی از داوطلبان بود با سرعتی بی نظیر در میان هلهله و شادی بینندگان و حریفان خود را در همان لحظات اول از زمین بلند کرده پشتشان را بخاک میرسانید. ابراهیم که ناظر زور آزمائی برادر بوده از خوشحالی در پوست نمی گنجید اندک اندک توجه عموم بسوی نادر جلب شد دومرتبه که پشت حریفی را نادر بخاک میرساند غریو از مردم بلند میشد و فریاد احسنت نادر در فضا طنین انداز میشد. بابا علی بیگ تمام توجهش بسوی نادر جلب شده مجذوب نیروی خارق العاده اش گردیده بود. در غرفه مخصوص زنان در آن مکانی که حرم بابا علی بیگ برپا شده بود دو قلب کوچک دو قلب نازنین از دیدن هنرنمایی های نادر تپش بیشتری داشتند دختران بابا علی بیگ نیز مفتون و مجذوب قدرت و نیروی نادر شده بودند شاید از دیدن اندام موزون و قیافه جذابش نیز هوسهائی در دل میپروانیدند.

نادر حریفهای خود را بسرعت بزمین می کوبید بین دو کشتی گرفتن استراحت میکرد. سرانجام کشتی گرفتن های مقدمانی تمام شد و نادر که مرد میدان، قهرمان قهرمانان خود را معرفی کرده بود در میان غریو و شادی مردم بر تمام حریف های دیگر غالب گردیده بود برای کشتی نهائی با پهلوان سال قبل مهیا ایستاد. او با اینکه چندین کشتی گرفته بود معذک هیچگونه خستگی حس نمی کرد. این کشتی ها در حکم مشت و مالی بود که بدنش را نرم و حاضر بکار ساخته بود. پهلوان سال قبل پسر برادر بابا علی بیگ جوانی نیرومند و خوش اندام و خوش سیما بود او دلباخته دختر

بزرگ عمومی خود بود و برای رسیدن باو تا پای جان ایستاده بود تردیدی نیست دختر عموها هم تمایلی نسبت باو داشتند. مردم ایبورد هم کم و بیش میدانستند و حدس میزدند دختر عمو و پسر عمو بیکدیگر میرسند.

پسر برادر بابا علی بیگ قهرمان و پهلوان سال قبل که میبایستی برای حفظ عنوان پهلوانی خود با پهلوان پهلوانان آنروز دست و پنجه نرم کند بدقت ناظر فعالیت کشتی گیران بوده پس از دوره اول و دوم کشتی گیری توجهش بسوی نادر جلب گردید در هر دوره کشتی گیری که نادر با هنر نمائی خود هر یک از حریفان را از پا در میآورد توجه قهرمان سال قبل بیشتر بحركات و رفتار و فنون کشتی گیری نادر معطوف میگردد. هنوز دو سه دوره کشتی گرفتن میبایستی انجام شود تا پهلوان پهلوانان غالب و فاتح میدان معلوم شود با اینحال بر پسر برادر بابا علی بیگ محرز گردید حریف میدانش نادر خواهد بود. بر او مسلم بود اگر در برابر نادر شکست بخورد در برابر عمویش بابا علی بیگ و مردم ایبورد شکست حیثیتی خواهد خورد باین جهت سعی داشت فنونی که نادر بکار میبرد و حریفان خود را بسرعت از پا در میآورد در نظر گیرد. خود را بعوض حریف نادر تصور میکرد و در عالم خیال بسرعت طرز عقیم کردن و بی اثر نمودن آن ضربه کشتی را جستجو مینمود همینکه متوجه میشد قادر است آن ضربات را بی اثر سازد پوز خندی میزد. آری میکوشید و بخود تلقین میکرد نادر را بسرعت از پای در خواهد آورد اما در اعماق فکرش اندک اندک نیرومند بودن نادر رسوخ مینمود. نادر که از شکست دادن حریفان خود فارغ شده بود مورد تمجید و تحسین عموم قرار گرفت در همین موقع پسر برادر بابا علی بیگ قدم بمیدان گذاشت غریب شادی از هر سوی میدان بلند گردید همگی منتظر بودند زور آزمائی آن دو حریف نیرومند و زبردست را به بینند. نادر سر مست از پیروزی هائی که نصیبش شده بود برای کسب پیروزی نهائی از طرفی، پهلوان سال قبل بمنظور حفظ حیثیت و مقام پهلوانی خود از طرف دیگر قدم بمیدان گذاشتند.

چست و چالاک دست بکار شده با هم سر شاخ گردیدند. هر دو حریف قوی و پرزور بودند هر یک از ناظرین صحنه زور آزمائی در فکر خود سر انجام کشتی را بنحوی حدس میزدند دو پهلوان در حملات اول حس کردند: طرف قوی و زور آزمائی کردن کار دشواری است هر یک از پهلوانان برای رسانیدن پشت حریف بخاک فنی را بکار میبرد. طرف بسرعت آنرا خنثی نموده برای اینکه مهلت بحریف ندهد فن دیگری به او میزد. سعی و کوشش زیادی میکرد فنی در کشتی بکار برد که حریف را غافلگیر کند واز معرکه خارج سازد. هر مرتبه که یکی از کشتی گیران عرصه بر حریف خود تنگ میکرد فنی در کشتی بکار می برد نفس های حاضرین در سینه محبوس میشد فریادهای موافقین و تشویق کسی که غلبه اش را حس میکردند از هر سوی میدان بلند میشد "بلندش کن بکوبش زمین، زودباش، آهان، یالله بنامزم" مردم ایبورد پهلوان سال قبل خود را دوست میداشتند. در چند ماهی که نادر برادر ابراهیم به شهر آنان قدم گذارده بود نامش را شنیده اوصافش را کم و بیش میدانستند باین جهت نسبت به او هم علاقه داشتند.

دو دختر حاکم ایبورد بابا علی بیگ منتظر بودند پسر عمویشان بصحنه آید باز هم مانند سال قبل هنرنمائی کند بین این دو خواهر بر سر پسر عمو باطناً نزاعی بود. هر یک از آنان شاید هوس رسیدن باو را در سر میپوراندند این صحنه کشتی گیری آخر بیش از هر کس دل این دو دختر را در هیجان داشت. هر دو مضطرب بودند هنر نمائیهای نادر را دیده بودند پسر عمو را هم دوست داشتند قبلاً توفیق پسر عمو را طالب بودند ولی در عین حال از هیکل و قیافه نادر خوششان میآمد. پسر برادر بابا علی بیگ پشت سر هم فنون کشتی را بکار میبرد نادر چون کوه بر سرپا استوار بود علاوه بر قوای جسمی که بکار میبرد فکرش نیز در جریان بود. نادر در کشتی های قبلی با وجود سرعت عملی که بکار

برده بود و سرعت پیروز شده معذک خسته شده در برابر حریف تازه نفس کمی ناراحت بود برای اینکه استراحتی کرده باشد چند دقیقه ای مدارا کرد باین جهت همگی تصور کردند نادر خسته شده عنقریب از پا در می آید پهلوان سال قبل هم که کندی در حرکات نادر دید همین حدس را میزد و غلبه خود را محرز و مسلم میدانست.

در چنین موقعی نادر یکباره قوای خود را تمرکز داده در حالی که علی را یاد میکرد پهلوان سال قبل را سرعت از جا کنده بالای سر برد چرخشی در فضا داد با ضرب بزمین کوبید و پشتش را بخاک رسانید این حرکت بحدی سریع و غیر مترقبه بود که فرصت تفکر را از همگی ناظرین سلب کرد همگی دیدند یکی از حریفان پشتش بخاک رسیده است فریاد احسنت از دل بر کشیدند پهلوان شکست خورده که نقش زمین شده بود میلرزید و از شدت درد بخود می پیچید. حمله آخر نادر بحدی شدید بود که ناراحتی جسمی برایش ایجاد کرد. شکست روحیش را تکمیل میکرد. نادر جوانمرد بود مردانگی داشت صحیح است که او حریفش را شکست داده پشتش را بخاک رسانید اما میدانست که حریفش پهلوانی نیرومند است باین جهت با کمال ادب و احترام حریف خود را از زمین بلند کرد دست در گردنش انداخت جبین مردانه اش را بوسید درحالی که هنر نمائیش را تحسین میکرد دست او را بعنوان فاتح بلند کرد.

مردم ایبورد که ناظر این صحنه مردانگی نادر بودند غریو شادی از دل بلند کردند او را آفرین گفتند برسم و عادتی که داشتند از اطراف بوسط میدان ریخته نادر را سر دست بلند کردند او را بطرف غرفه حاکم آوردند. بابا علی بیگ که از فتح و پیروزی نادر خوشحال بود صورت مردانه اش را بوسید خلعتی گرانبها باو داد از او قدردانی کرد اسپند دود کردند. در جایگاه زنان در قلبهای دو دختر بابا علی بیگ که شکست پسر عمو و فتح و پیروزی نادر را دیده بودند هیجان و ناراحتی شروع گردید. زن طالب قدرت است کسی که قدرت و نیرو دارد و یا صاحب هنری است ستایش میکند. این دو دختر طنز و دلریا که دلپائی در گرو گیسوانشان در تپش بود به نوبه خود گرفتار و اسیر بودند پسر عمو را دوست داشتند اما از دیدن هنرنمائیهای نادر بی اختیار علاقه ای در دل خود نسبت به او حس کردند. بابا علی بیگ از فتح و پیروزی نادر خوشحال شد. دو دخترش که تا آنروز فقط نام نادر را شنیده بودند نسبت باو مفتون گردیدند. مردم ایبورد برای نادر پهلوان آن سال ارزش قائل گردیدند و او را یل نامدار خود خواندند.

دامادی - نادر پهلوان، نادر جوانبخت در نزد بابا علی بیگ کارش بالا گرفت از برادرش ابراهیم که سوابق بیشتری داشت نیز برتر شد. از آن هم قدمی فراتر گذاشت و بآنجا رسید که تنها شخصیت مورد اطمینان و علاقه بابا علی بیگ گردید. سرکرده و همه کاره قشون بابا علی بیگ شد.

پسر برادر بابا علی بیگ که پیشرفت سریع نادر را مشاهده میکرد و در میدان کشتی پشتش بخاک رسیده بود حسادت میورزید نزد عمویش سعایت میکرد. بابا علی بیگ که نادر را لایق میدید و میل داشت او را برای خود حفظ کند با وجود تمام شکایتیهائی که میشد تصمیم گرفت از راه وصلت نادر با دختر ارشدش آب پاکی روی دست پسر برادرش که هر روز بیش از روز پیش از چشمش و نظرش میفتاد بریزد. همه میگفتند و عقیده داشتند عقد دختر عمو و پسر عمو زیر عرش الهی بسته شده است همه فکر میکردند بابا علی بیگ دخترش را به پسر برادر خود خواهد داد ولی بر خلاف انتظار عموم بابا علی بیگ فکر میکرد حال که چنین موهبتی نصیبش شده است و چنین اقتداری بزور بازوی نادر برایش مهیا گردیده است باید تلافی کند.

بابا علی بیگ قدرت نادر را میدانست از جهت قدرشناسی روزی او را بنزد خود خواست و گفت فرزند کاردانی و لیاقت تو و خدماتی که در راه ما کرده ای سبب شده است محبت تو در دل ما جای گیرد میل داریم به ما و فامیل ما نزدیکتر باشی قصد ما این است که دختر خود را بتو بدهیم و تو را به دامادی خود برگزینیم آیا مایلی؟ نادر از این پیشنهاد مشعوف گردید و اظهار داشت چنین افتخاری که خان حاکم نصیبم فرموده با سر بلندی می پذیرم از الطاف بی پایان که نصیبم میفرمائید و در حقم پدری مینمائید سپاسگزارم هر آنچه امر فرمائید مطیعم.

بابا علی بیگ جبین مردانه نادر را بوسید حالا که میدید نادر موافق میباشد میتوانست این مژده را بدختر خود بدهد. شهر ایبورد آئین بسته شد عروس و داماد را بحمام بردند در میان شادی و سرور عمومی خطبه عقد را خواندند حجله خانه ای مجلل تهیه دیدند بساط عیش و عشرت برپا گردید ضیافت عظیمی براه انداختند و گل نسا دختر بابا علی بیگ بازدواج نادر در آمد. بابا علی بیگ دست خود را در دست نادر گذارد از درگاه خداوند سعادت و خیر و برکت برای آنان درخواست نمود.

قبل از آمدن نادر به ایبورد بارها این شهر مورد حمله قرار گرفته هر مرتبه خساراتی بمردم رسیده بود اما از آنروز که نادر در سلک سپاهیان بابا علی بیگ وارد شده بود چشم زخمی وارد نشده راهزنان جرأت هجوم و حمله بشهر ایبورد نداشتند. اولین هنر نمائی نادر در برابر دسته نیرومندی از راهزنان ازبک و یموت بود که بشکست آنان تمام شده بر خلاف گذشته دو دست از پا درازتر مجبور به عقب نشینی گردیدند. سال بعد با تجهیزات و قوای بیشبری یورش آوردند این مرتبه هم با مقاومت شدید نادر و قوای بابا علی بیگ مواجه شده پس نشستند در حالی که عده زیادی اسیر و مقداری اسلحه و مهمات بر جا گذاردند.

آوازه نادر در اطراف پراکنده شد از نامش لرزه بر اندامها می افتاد و اما در موقعی که اولین فرزند نادر سه ساله بود همسرش یعنی گل نسا فوت کرد و چون گل نسا هنگام مرگ به خواهر خود گوهرشاد وصیت کرده بود که شوهر و فرزند مرا تنها نگذار، نادر بار دیگر بعد از دو سال که از فوت گل نسا میگذشت با موافقت بابا علی بیگ و پا در میانی ابراهیم برادرش با دختر دیگر بابا علی بیگ یعنی گوهرشاد ازدواج کرد و پس از یکسال یا کمتر نادر دارای دومین فرزند گردید. (مقصد ما در اینجا شرح و بسط جنگها و جهانگشائی نادر که بقول محمد مهدی ابن نصیر استرآبادی نویسنده جهانگشای نادری همین پسر زارع چوپان و پوستین دوز شایسته افسر و اورنگ قاآنیه قهرمان سلسله جلیله ترکمانیه ضرغام دهر غضنفر عصر خاقان الاعظم و قاآن الاکرم شهنشاه دوران تاج بخش ممالک هند و توران خدیو جهان خسرو مدار نظر کرده عظمت پروردگار ابوالسیف السلطان نادرشاه افشار که ید و بیضایش در زر افشانی و طبع مهر آسایش در ذره پروری خورشید اشتهار که مس قدر زمره ایلات از تأثیر اکسیر تربیتش و کیمیاگری آفتاب مکرمتش طلای دست افشار گشته عنایت ازلی و مشیت لم یزلی گوهر ذات اقدسش را باقتضای مصلحت سنجی در نهان خانه ابداع دست پرور صنع جمیل و قابل استفاضه فیض جزیل میساخت و بمقتضای حکمت بالغه باستعداد ماده قابلیتش میپرداخت تا هنگامی که خاک ایران آمیخته بخون ستمدیدگان و در عرصه دوران هر سرکشی بگردن فرازی و صاحب لوائی علم گشت.

ز جود و ظلم کار اهل ایران بسکه در هم شد      برای انتقام افغان مجسم شد

و تخت سروری ایران پایمال دشمن و آتش جور و بیداد مخالف از هر طرف بخرمن هستی خشک و تر شعله افکن گردیده رسم ملوک طوایف شیوع و فتنه و آشوب از عالی و سافل وقوع یافت چنانچه از قندهار الی اصفهان طایفه ابدالی و در شیروانت لکزیه و در فارس صفی میرزا امام مجهول النسب و در کرمان سید احمد نواده میرزا داود در بلوچستان و بنادر سلطان محمد نام مشهور بخر سوار و در جوانکی عباس نام و در گیلان اسمعیل نام و در خراسان ملک محمود سیستانی صاحب داعیه و استبداد گشته گروه روسیه نیز از یک سمت ارپه چائی تا سلطانیه و ابهر و از طرف عراق از کرمانشاهان الی کزار متصرف و روسیه نیز از باب الابواب دربند تا مازندران و جمیع دارالمرز را بتصرف در آوردند و همچنین ترکمانیه صائن خانی استرآباد که اکثر اوقات بفتنه انگیزی و شورش معتاد بودند و الوار بختیاری و فیلی و اکراد و اعراب حویزه و بنادر حتی گوشه نشینان میان ولایت سر از اطاع باززده اظهار سرکشی کردند بمفاد کریمه سیجعل الله بعد عسر یسرا و بفحوای مصراع : تا پریشان نشود کار بسامان نرسد، حکمت بالغه حضرت داور دادگر اقتضای ظهور طلیعه دولت آن خسرو فریدون که از لطف و قهر مظهر آثار جلالیه و جمالیه قهاری و از عقل سحر آفرین نقش غریب کمک بدایع نگاری صنع حضرت باری قسمت نموده کوب سعیدش را کوبه آرای عرضه جهان و پرتو طلعت مهر گسترش را روشن بخش دیده پیر و جان ساخت الحق گنج نهانی بوده که دهر عاقبت اندیش از برای روز به خوش ذخیره گذاشته یا صفدر نام آور که سلطان قضا برای دفع خصوم در کمین بازداشته بوده بمقام سلطنت میرسد و تکیه بر اریکه انوشیروان، شاه عباس، کورش و داریوش میزند و سبب میشود که نام ایل افشار را نیز شهره آفاق سازد و هر طایفه و ایلی بر اثر قدرت و نفوذ این نابغه دوران به بستگی و الحاق به این ایل افتخار نماید تا بحدی که قشون نادری در موقع حمله و تصرف هندوستان از ترکمان، قاجار، بختیاری، ازبک، کرد، افشار و جلایر و سایر طوایف متشکل بودند. و چون میخواهیم به چگونگی اینکه نادر با چه وسیله ای در دستگاه سلطان وقت نفوذ پیدا کرد و در چه هنگام نادر ایل ایبوردی را در فارس مستقر نموده پی به بریم لذا بذکر رؤس مطالب توأم با داستانهای که گفته شده میپردازیم تا در محدوده وقایع تاریخ محصور نشده باشیم.

اشرف افغان روز بروز مقتدرتر میگردد ثروت سرشاری بچنگش افتاده بود ترس و رعبی که در دل بزرگان ایجاد شده بود از طرفی و محبتی که از او در دلهای مردم ساده پدید آمده بود از طرف دیگر اندک اندک کرنشها و تعظیم هائیکه درباریان و اطرافیان میکردند از طرفی حب جاه و مقام و داشتن اختیارات تام در روحیه اشرف اثر کردند. او فکر میکرد اکنون که مقام محمود را بچنگ آورده است حال که بر جای او بر تخت سلطنت نشسته است حالا که اوضاع چرخیده و او صاحب این مقام شده است چرا آنرا از کف بدهد؟ این چه حماقتی است که آنرا بشاه طهماسب تفویض نماید. هر قدر بر قدرتش افزوده میشد و جای پای خود را محکی تر میدید فکر حفظ کردن جاه و مقامی که بدست آورده بود بیشتر در او بقویت میگردد.

داماد شاه بود (اشرف بعد از مرگ محمود با دختر شاه سلطان حسین ازدواج کرد)، امیر محمود فاتح تاج و تخت را کشته میراثش را بچنگ آورده بود، شاه ایران زمین بود فکر میکرد هیچ مناسبتی ندارد آنرا از کف بدهد و بدست شاه طهماسب بسپارد اما برای اینکه بوعده وفا کند برای اینکه تکلیف برادرانش که خود را شاه میدانست یکسره نماید بفکر حيله و تزویر افتاد. اولین پیک از طرف دستگاه سلطنت رسید نادر خوشحال شد کمر بخدمت بست. شاه طهماسب برای



منکوب ساختن ملک محمود رضاقلیخان سردار با دسته ای از سوارانی که گرد آورده بود مامور تسخیر مشهد و از پا در آوردن ملک محمود نمود.

هر قدم که رضا قلیخان در خطه خراسان پیش میرفت از دلاوری و رشادت نادر چیزها میشنید. برای اینکه بتواند از نادر زور بازو و سپاهیانش علیه ملک محمود استفاده برد پیکی بجانی اییورد روانه کرد بنام ضل اللهی شاه طهماسب به نادر دستور فرستار با سپاهیانش بطرف قوچان حرکت کند پس از پیوستن به اردوی شاهی برای رفع شر ملک محمود بجانب مشهد حرکت کند خاطر مبارک ظل اله را از جانب آن مرد سرکش و طاغی آسوده سازند اولین مرتبه ای بود که پیکی از جانب دستگاه سلطنت بر نادر وارد شده از او کمک خواسته بود.

نادر از شاه عباس بزرگ داستانها شنیده بابا علی بیگ حاکم اییورد که دست نشانده دستگاه سلطنت بود نیز توضیحاتی برایش داده بود. او میدانست و خبر شده بود سلطان حسین بزدل و ترسو چگونه آن شوکت و عظمت را بر باد داده در برابر افغانان شکست خورده است از فعالیت های شاه طهماسب فرزند شاه سلطان حسین هم بی خبر نبود. اینک که پیکی بنام ظل اله بسراغش آمده بود خوشحال بود. فکر میکرد شاه جوان میخواهد خطاهای پدر را جبران کند. نادر پیک رسیده را پیک پیشرفت دانست حس کرد وقت فعالیت و خدمت در راه وطن رسیده است باین جهت از جان و دل برای اجرای امریکه از طرف یکی از سرداران قبله عالم حضرت ظل اله شاه واقعی ایران صادر شده بود مهیا و آماده گردید. نادر با خود فکر میکرد اگر بتواند در این جنگ هنر نمائی کند و کار ملک محمود را یکسره نماید بدون تردید مورد توجه ظل اله قرار خواهد گرفت او با خود حساب میکرد در رکاب سلطان جوان بهتر میتواند هنر نمائی کند. تصور میکرد در آینده با قوای ظل اله و ساز و برگ بیشتر خواهد توانست گردنکشان را منکوب و سرکشان و یاغیان و طاغیان را بر جای خود بنشاند.

نادر با خود می اندیشید اگر ملک محمود را شخصاً شکست دهد و بحسابش برسد بیشتر مورد توجه قرار خواهد گرفت ضمناً چون فکر میکرد ممکن است کردها باو نارو بزنند لذا سواران افشار را مجهز نموده بسرعت بطرف شهر مشهد حرکت کرد در یک فرسخی شهر مشهد در قریه میرکهریز مستقر گردید نواحی اطراف را بتصرف در آورد. ملک محمود با سپاهیان کار آزموده خود به جنگ نادر شتافت و بین قوای نادر و سپاهیان ملک محمود جنگ سختی در گرفت. زبده سواران ملک محمود در برابر حملات دلاورانه سواران نادری تاب مقاومت نیاوردند پس کشیدند و در داخل شهر مشهد بمقاومت پرداختند. سحرگاه روز بعد نادر متوجه شد ملک محمود قوای خود را بداخل شهر برده است باین جهت شهر را محاصره کرد قلعه حاجی تراب را مرکز فرماندهی خود قرار داد راههای ورود و خروج شهر مشهد را تحت نظر گرفت. رضاقلیخان سردار که شنیده بود نادر ملک محمود را شکست داده خوشحال شد و برای تقویت او قصد حرکت به مشهد داشت لیکن در نتیجه سعایت و الغاء شبهه شهوردی بیگ شیخوانلو و اینکه چنانچه نادر شهر مشهد را تصرف کند از قرب و منزلت رضا قلیخان کاسته می شود و دیگر شاه محبت خود را به نادر معطوف میکند رضا قلیخان را مستقیماً تحریک کرد که به شهر مشهد حمله کند.

نادر در قلعه حاجی تراب هر قدر منتظر شد از اردوی رضا قلیخان خبری نشد از آن طرف هم رضا قلیخان از راه دیگری که با اردوی نادر تماس حاصل نکند به قصد حمله و تصرف شهر مشهد از راه خواجه ربیع حرکت کرد. ملک محمود از این ماجرا مطلع و به مقابله با سواران رضا قلیخان پرداخت و رضا قلیخان و سوارانش را تار و مار نمود. نادر هم از بی

مهری رضا قلیخان ناراحت شده راه ایبورد پیش گرفت و در اینجا کار به نفع ملک محمود تمام شد و ملک محمود کم کم بفکر سلطنت افتاد و در صدد تصرف نیشابور آمد. اکراد ساکن نیشابور از نادر کمک خواستند و نزد او قاصد فرستادند. نادر هم که نمی خواست باین زودیها از میدان ملک محمود بدر رود به سمت نیشابور حرکت کرد و در نزدیکی نیشابور بین سپاه نادر و ملک محمود جنگ در گرفت و چون ابراهیم خان برادر نادر در این جنگ زخم برداشت روحیه سپاه نادر که از اکراد کلات و ایبورد و بیات و سواران افشار بودند ضعیف شد و نادر ادامه جنگ با ملک محمود را مصلحت ندانست به ایبورد مراجعت نمود. ملک محمود موقع را مغتنم دانست به تجلیل وارد شهر مشهد شد و خود را پادشاه خواند. بدین ترتیب کشور ایران که در زمان شاه عباس صفوی در اوج قدرت و عظمت بود و یک واحد را تشکیل میداد صاحب سه پادشاه گردید یکی شاه طهماسب دوم که سعی داشت جای پدران خود را بگیرد او خود را شاه واقعی و حقیقی ایران میدانست دیگری اشرف که در اصفهان بجای محمود بر تخت سلطنت نشست چون پایتخت ایران در کفش بود شاه سلطان حسین مخلوع را در اختیار داشت با دخترش وصلت کرده بود خود را شاه بلا منازع میدانست. سومی هم ملک محمود بود که خود را از خاندان صفاری و تخت و تاج کیانی را حق خود و وجود دیگران را عبث و بیهوده می شمرد. روسها و عثمانیها هم قسمت های شمال و غرب ایران را گرفته آن نقاط را ملک مطلق خود محسوب میداشتند در سایر نقاط هم هر کجا سری بود علم طغیان و سرکشی بر افراشته برای خود بساطی گسترده بودند.

نادر هم در فکر قوا بین ایبورد و کلات در تکاپو بود. نادر یک بار دیگر که بکمک بوغمجی ها آمده بود در نزدیکی مشهد در نبرد با سپاهیان ملک اسحق برادر ملک محمود دچار شکست گردید و به کلات رفت نادر شکست خورده، نادری که بزحمت توانسته بود با دو نفر از سوارانش وارد کلات شود بجای اینکه مرعوب شده باشد به رگ غیرتش برخورد سرعت مشغول جمع آوری سوار و وسایل جنگی گردید تا برای مرتبه دیگر با شاه سلطان محمود روبرو شود و جبران شکست پی در پی خود را بنماید.

تا اینجا لازم بود در مورد اینکه چگونه نادر قلی پسر شمشیرین شمشیرین شمشیر یا شیر مرد اتمک در نتیجه نبوغ ذاتی و دلاوریها و از طرفی ازدواج با دختر بابا علی بیگ کوسه احمدلوی افشار حاکم ایبورد صاحب شهرت شد و بدستگاه شاه صفوی (شاه طهماسب) راه یافت مطالبی نوشته شود و تا بحال هم آنچه را که می بینیم حاکی از جنگ و گریزها، مبارزه با ازبکان، ملک محمود سیستانی و مواجه بودن با مردی ها و نامردی های بعضی از سران سپاه و بالاخره فتح و شکست های نادر بوده است و چون همانطوریکه قبلا اشاره کردیم قصد ما از آغاز مقال شرح تاریخ زمان نادرشاه از ابتدا تا انتها نبوده بلکه پی بردن به چگونگی آمدن ایل اینانلو و ایبوردی به خطه فارس و شیراز بود لذا چنانچه خوانندگان عزیز به کسب اطلاع از فتوحات و جهانگشائی و زندگی پر ماجرای نادر از قبیل شکست ملک محمود سیستانی، محمود و اشرف افغان، فتح هرات و قندهار، جنگ با عثمانیها، فتح هندوستان و بهر حال زد و خوردهای داخلی و خارجی این دلاور دوران و روشنی بخش تاریخ درخشان ایران بطور تفصیل علاقه داشته باشند آنها را به مطالعه کتب تاریخی که در اینموارد بخصوص نوشته شده هدایت مینمائیم و فعلا تا همینجا اکتفا نموده و همراه با نادر شاه و سپاه او که متشکل از افشار، اکراد، اینانلو، ایبورد، و جلایر و ایلات و افراد سلحشور دیگر میباشد در تعقیب اشرف افغان خود را به اصفهان و شیراز میرسانیم.

بطوریکه میدانیم سراسر کشور ایران در اواخر سلطنت شاه سلطان حسین صفوی در نتیجه ضعف و ناتوانی این پادشاه و بی بند و باری رجال و سران سپاه دچار انقلاب و آشفتگی و هرج و مرج عجیبی شده و از دشمنان داخلی و خارجی هر کس آنرا به سوئی به نفع خود میکشیدند و از هر گوشه از طرف متجاوزین و متجاسرین از موقعیت ضعف سلطان وقت سوء استفاده و آنرا میدان تاخت و تاز قرار داده بودند و کوس خودمختاری و ملوک الطوائفی میزدند تا اینکه مانند همیشه مشیت الهی فریاد رس این سرزمین کهن گردید و این بار از قریه کوچک دستجرد (دستگرد) یعنی باورد و نسا و از دامنه تپه های جبال هزار مسجد و اله اکبر ندرقلی نامی را از بین خانواده ای ساده و کشاورز و چوپان بر انگیخت و مسیر تاریخ ایران را تغییر داد و عظمت و افتخار این کشور باستانی را نه تنها از گزند دشمنان محفوظ داشت بلکه آنرا به پایه و مرتبه دوران شاهنشاهی کورش و داریوش رسانید. بیاری خداوند بزرگ و در سایه نبوغ ذاتی و همت و حمیت رادمردان دلیر و یلان شیر گیر که در اینموقع از اوضاع خراب اواخر سلطنت صفویه رنج میبردند و در کنام خشم و عصبانیت بسر میبردند توانست دشمنان را تار و مار و کشور را باوج قدرت و ترقی و تعالی و وسعت برساند و شهرت آنرا تا اقصی نقاط جهان بلند آوازه سازد.

هندوستان را تصرف کند و بعد از کسب افتخار و تحصیل غنائم بی شمار و جواهرات گرانبها چون کوه نور و دریای نور و تخت طاووس با بخشیدن تاج شاهی مجدد به محمد شاه هندی مراتب جوانمردی و عرق ایرانیت را شهره آفاق نماید و مردم هندوستان را برای ابد مرهون بزرگواری و بخشش خود و ایرانیان پاک نهاد نماید.

نادر از روزی که عقلش بکار افتاده بود اسم صفویه را شنید از عظمت شاه عباس و شاه اسمعیل و سرخاندان آنها صوفی صافی ضمیر شیخ صفی الدین اردبیلی داستانها برایش نقل کرده بودند. در این چند ساله از اوضاع روز با خبر شده دانسته بود افغانان با مکر و حيله بر پایتخت مسلط شده اند. سرگذشت شاه سلطان حسین را برایش گفته بودند. نادر برای شاه طهماسب که مشغول دیدن تدارکاتی برای باز یافتن قدرت دیرین و قلع و قمع گردنکشان و یاغیان و طاغیان قیام کرده است ارزش و احترام قائل بود او را بزرگ می شمرد میخواست باو کمک کند تا هر چه زودتر بتواند به هرج و مرج خاتمه دهد.

از طرفی اشرف خوش و خرم بود بعد از آنکه با عثمانیان سازش کرد براحتی در شهر اصفهان بسر میبرد ثروت و جاه و جلال، زنان زیبا، شراب ناب، همه چیز برایش مهیا بود ناراحتیش این بود برادر زنش طهماسب میرزا در گوشه ای سر برداشته و خود را شاه خوانده است. اوایل کوشید او را بچنگ آورد ولی با ناکامی روبرو گردید. برای اینکه از کم و کیف اوضاع با خبر شود چند نفر از محارم خود را فرستاد تا در بین قوای شاه طهماسب وارد شوند و مرتباً باو خبر دهند. اشرف میدانست شخصی بنام نادر بقوای برادر زنش پیوسته است برایش خبر آوردند لقب طهماسبقلی باو داده شده سپهسالار قوای برادرزنش گردیده است. داستانهای شکست ملک محمود قبضه نمودن خراسان را نیز شنیده وقتی که باو خبر دادند ابدالیان بطرف خراسان حرکت کرده اند خوشحال شد فکر کرد برادران افغانیش کار طهماسب و طهماسبقلی را خواهند رسید اشرف فکر میکرد همینکه ابدالیان به نیروی شاه طهماسب چیره شدند با قوای کافی بطرف خراسان حرکت نموده بر آنجا مسلط خواهد گردید.

اشرف برای تسخیر خراسان حرکت کرد و چون با ضرب شست قوای نادر مواجه شد شکست خورده بسوی طهران و از آنجا باصفهان عقب نشینی کرد قوای نادر همه جا در تعقیب اشرف در حرکت بودند در موچه خورت شکست فاحشی

بآنها دادند و آنها را تا اصفهان عقب راندند. جزو سپاهیان اشرف عده ای هم از ترکان عثمانی بودند که اشرف آنها را بکمک طلبیده بود ولی نادر مردانگی کرد و افراد عثمانی را که اسیر شده بودند بخشید. اشرف پس از شکستی که در صحرای مورچه خورت نصیبش گردید با حال غضب وارد اصفهان گردید سپاهیان نادر پس از فراغ از خاک سپردن اجساد کشته گانی که در مورچه خورت داده بودند برای حرکت بطرف شهر اصفهان آماده گردیدند. اشرف در اصفهان بنای خشونت و کشت و کشتار گذارده و حتی شاه سلطان حسین را که در عین حال پدر زنش هم بود بقتل رسانیده بود و بعد از این جنایت از اصفهان خارج و بسمت شیراز حرکت نمود. مردم اصفهان بر مرگ عزیزان از دست رفته خود می گریستند و ندبه میکردند همینکه دانستند سپاه اشرف شهر را ترک کرده اند در کوچه ها براه افتادند در بین کشته شدگان اجساد کسان خود را جستجو میکردند مردم شهر غرق در عزا و ماتم گردیدند و محشری بپا شد. نادر با سپاهیان خود با تجلیل با شکوهی که از مردم عزادار اصفهان از او بعمل آمد در میان هلهله و شادی اهالی اصفهان وارد اصفهان گردید و بدنبال ورود نادر هم شاه طهماست در میان مسرت عمومی بشهر اصفهان وارد شد.

شاه طهماست از مشاهده خرابیهای که بوسیله افغانه در شهر اصفهان بوجود آمده بود مخصوصاً از خرابی قصور سلطنتی بی نهایت اندوهناک شد. اشرف با قوای خود از اصفهان فرار کرد و وارد شیراز شد. در شیراز بافغانها فرصت کافی برای جمع آوری نیرو داده شد. طهماسب به نادر اصرار مینمود که آنها را تعقیب کند ولی سردار زیرک از او تقاضا نمود که باو اختیاراتی برای وضع مالیات بدهد آنوقت برای خروج اصفهان موافقت خواهد کرد. تا مدتی شاه در واگذاری چنین حق و امتیازی که فرمانده کل قوا را تقریباً دارای قدرت و اختیار پادشاهی میکرد خودداری و اشکالتراشی مینمود اما بالاخره تسلیم شد و اختیار وضع مالیات و همچنین اختیار عزل و نصب حکام را به نادر تفویض نمود.

نادر با قوای خود به تعقیب افغانها بسمت شیراز حرکت نمود و در دشت آهوچر زرقان با افغانها برخورد نمود قوای اشرف که غلجائیان بودند بحمله پرداختند اما آتش شدید تفنگداران نادر که همانطوریکه گفتیم متشکل از سواران کرد، افشار، اینانلو و ایبوردی بودند حمله آنها را دفع نمود و وقتی نادر بحمله پرداخت از هم متفرق شد و شکست خورده بشیراز رسیدند. از شیراز اشرف به نادر پیغام داد حاضر است با قبول شکست فقط باو اجازه داده شود به افغانستان عقب نشینی کند اما نادر جواب داد که تمام افغانها بقتل خواهند رسید مگر آنکه فرمانده خود را تسلیم کنند

خانهای غلجائی با این پیشنهاد موافقت نمودند ولی اشرف ناگهان با دویست نفر از پیروانش گریخت و هر کدام از دستجات سپاه اشرف که دیگر مقاومت خود را بی نتیجه دید کوشید که خود را از راه سیستان به افغانستان برساند اما بلوچی ها که یک موقع با او متحد بودند در این موقع نشان دادند که حاضرند افغانها را غارت و چپاول کنند یکی از افغانهای بلوچ اشرف را با دو نفر همراهان در حال سرگردانی در بیابان لوت دید و فوراً او را بقتل رسانید و بدین ترتیب به غائله افغانها بوسیله نادر خاتمه داده شد.

در کتاب "زندگی پرماجرای نادر" نوشته دکتر میمندی نژاد چنین نوشته شده است که در قلعه ای نزدیک قندهار اشرف افغان ابتدا بموجب امر نادر از هر دو چشم کور میشود و بعداً هم او را نزد شاه طهماسب میفرستند و در نزدیکی شیراز طبق دستور نادر پس از شکنجه های بسیار میکشند و پوست او را پر از گاه نموده برای عبرت سایرین به اصفهان میآورند و در آنجا در دروازه آویزان میکنند.

نادر موقعی که وارد شیراز میشود از آنجائیکه اختیار کامل برای عزل و نصب حکام داشته لذا محمد علی خان پسر اصلان خان قاجار قوللر آغاسی باشی را (در نامه ای که نادر از هند به رضا قلی میرزا نوشته و مژده فتح هند را میدهد مینویسد محمد علیخان قوريساوباشی) بحکومت فارس منسوب مینماید. نادر از شیراز بسمت قندهار و از آنجا به هرات رفته و نقاط مزبور را متصرف و در میان استقبال گرم مردم مشهد به مشهد ورود مینماید.

پس از حرکت نادر از شیراز شاه طهماسب که از اصفهان بسوی شیراز میآید با مقاومت بقایای افغانیها که در شهر بوده اند مواجه و تا مدتی برای ورود بشیراز موفق نمی شود و در نتیجه زد و خورد بسیار و کمک مردم شیراز بالاخره بفتح شیراز موفق و بشیراز ورود نموده و نظم و نسق شهر را روبراه مینماید و باصفهان مراجعت میکند در اصفهان موقعی که خبر فتوحات نادر را می شنود پیاس خدمات او نادر و پسرش رضاقلی میرزا را بدامادی خود مفتخر و یکی از خواهرهای خود بنام رضیه را بنادر میدهد و دیگری را که بنام فاطمه بیگم بوده بعقد ازدواج رضاقلی میرزا پسر نادر در می آورد (۱۱۴۲ هجری قمری). خوانندگان عزیز همانطوریکه قبلاً اشاره کردیم شرح زندگی و جهانگشائی نادر مفصل و از حوصله این مقال خارج میشود اما چون هدفمان روشن ساختن تاریخچه ایبورد شیراز میباشد لذا اکثراً بحث خود را بمسافرتهای نادر بشیراز منحصر مینمائیم و اگر ملاحظه میفرمائید که از ریزه کاریهای مطالب تاریخی در گذشته از شاخه ای بشاخه دیگر میپریم بهمین منظور میباشد و از طرفی هم امروز واقعاً دیگر کمتر کسی است که بجزئیات زندگی مردی بزرگ چون نادر واقف نباشد و حتی در ضرب المثلها به حکم نادری اشاره نکند.

در هر حال نادر بعد از غلبه به سردار محمدخان بلوچ که در شیراز طغیان کرده بود و او را متواری ساخت قوایش بطرف شیراز حرکت کرد مدت دو ماه و نیم در شهر شیراز ماند از این شهر بود که سردار لطیف خان را مأمور ساخت برای حفظ سواحل جنوب به تهیه قوای بحریه بپردازد. نادر در روز عید نوروز ۱۱۴۶ هجری در شیراز ماند به تمام سران سپاه خلعت و لباس بخشید و هم در این سفر بود که محمد تقی خان شیرازی<sup>۱</sup> را به نیابت حکومت فارس منسوب نمود. در اواخر شاه طهماسب را نسبت به نادر بدگمان نمودند و شاه طهماسب دست باقداماتی زد که عکس العمل نادر این بود که در اصفهان با ترتیبی که داده بود طهماسب در مجلسی افراط در مشروب خوردن نمود و نادر از موقعیت استفاده نموده عدم شایستگی او را به ثبوت رسانید و بصلاحدید رؤسای قوم طهماسب از سلطنت خلع و پسر هفت ماهه او بنام عباس میرزا به سلطنت بر گزیده شد و خود نادر هم نیاب السلطنه<sup>۲</sup> گردید. شاه طهماسب را بدستور نادر از دو چشم نابینا نموده به مشهد فرستادند. نادر به فتح قفقاز رفته بود و در اردبیل در صحرای مغان اردو را جمع آوری نموده و پس از مذاکرات مفصل سران سپاه همگی رأی به سلطنت او میدهند و نادر قلی و یا طهماسبقلی دیروز تخت سلطنت و شاهنشاهی ایران را رسماً تصاحب میکند و زمام امور را در کف با کفایت خود میگیرد. نادر شاه بنام نجات دهنده ایران از شر افغانه، فاتح هرات و قندهار، عثمانی قفقاز، ترکستان و از همه بالاتر هندوستان معروفیت جهانی پیدا میکند.

۱ - محمد تقی شیرازی فرزند حاج محمد علی مستوفی شیرازی میراب نهر اعظم بوده است.

۲ - نادرشاه پس از اینکه نایب السلطنه میشود محمد علی خان قوللر آغاسی باشی حاکم فارس را به سفارت هند میفرستد و امیرخان بیک قرقلوی افشار را به نیابت حکومت فارس بر می گزیند.

محمد تقی خان شیرازی نایب الحکومه فارس جزو حکامی بوده که دشت مغان حضور داشته است در آنجا بسمت حکومت فارس منسوب و مأموریت پیدا میکند که بحرین را هم بتصرف در آورد و محمد تقی خان این مأموریت را بنحو مطلوب انجام میدهد. موکب همایون نادر شاهی از دشت مغان بطرف پایتخت عازم میشود. در قزوین باو اطلاع میدهند که علیمرادخان بختیاری بتصور اینکه بتواند مجدداً شاه طهماسب را بسطنت برساند سر بطغیان بر افراشته نادرشاه میگنجد ما نجفقلی خان و سلطانعلی بیگ ایبوردی را برای سرکوبی علیمرادخان بختیاری مأمور نموده ایم بعرض میرسانند که چون موضع و پناهگاه علیمرادخان مستحکم بوده لذا موفق شده است که نجفقلی خان و سلطانعلی بیگ را از بین ببرد و عده ای هم از سواران آنها تلفات داده اند. نادرشاه در نهایت عصبانیت و با اراده ای قوی شخصاً حرکت میکند و علیمرادخان را در یکی از کوههای بختیاری دستگیر و بدست انتقام متظلمین می سپارد. آنها هم او را بطرز فجیعی قطعه قطعه می کنند و در همان سفر چهار هزار نفر از افراد بختیاری که از ظلم علیمرادخان بستوه آمده بودند باردوی نادر ملحق میشوند<sup>۱</sup>.

نادرشاه به اصفهان مراجعت میکند باو اطلاع میدهند که در املاک موقوفات دخالت‌های ناروایی میشود موقعی بوده است که نادر از طریق افغانستان و کابل عازم فتح هندوستان بوده بعهدہ محمد تقی خان حاکم فارس و سایر حکام فرمان صادر میکند که املاک موقوفه را جزو املاک خالصه نمایند.

نادرشاه هندوستان را به تفصیلی که لابد همه میدانیم و از افتخارات بزرگ تاریخی ایران است که کمتر از ایرانیان شاید از آن اطلاعی نداشته باشند فتح و مراجعت مینماید برای رفتن به کلات و مولد خود ایبورد ابتدا زیارت مرقد مطهر حضرت امام رضا مشرف و موکب نادرشاهی بعد از چند سال که پنج پادشاه را مغلوب ساخت مانند اشرف شاه افغان پادشاه ایران، امیرحسین افغان پادشاه افغانستان، محمد شاه پادشاه هندوستان، ابوالفیض خان پادشاه ترکستان، ایلیارس پادشاه خوارزم و ممالک ایران را از دست دشمنان مختلف رها نموده و خلاص بخشیده ولی بکلات نرفت بلکه برای انتقام خون برادرش عازم داغستان گردید که در بین راه در جنگل مازندران بسمت او تیری رها شد که بفرزند خود رضاقلی میرزا ظنین شد که عاقبت منتهی به کور نمودن او گردید. موکب همایونی طایفه لزگی و داغستان را شکست داده بجانب مغان حرکت کرد (۱۱۵۶ هجری قمری) مدت ایام عید را در آنجا بسر برد بعد بعزم تسخیر بغداد حرکت نمود بغداد را بتصرف در آورد.

در شهر وان بغداد به نادر شاه اطلاع دادند که محمدتقی خان حاکم فارس طغیان نموده و کلبعلی خان افشار برادر زن او را که مأمور تسخیر مسقط و عمان بوده کشته است. نادرشاه محمدتقی خان را معزول و محمدحسینخان قرقلو را قائم مقام او مینماید. محمد حسینخان از شیراز بجانب دشتستان از طریق بندر کنگان و طاهری و گاوبندی وارد بندر کنگ شده و وضع آشفته فارس را معروض دربار نادری داشت.

۱ - نادرشاه در سفر بختیاری که برای شکست علیمرادخان رفته بود عده ای از سپاهیان خود را که بیشتر آنها ایبوردی بودند بمنظور حفظ موقعیت و نفوذ خود در مناطق چغاقور و گندمان مستقر نمود که بعداً خانوارهایی از همین ایبوردیها به فارس آمده و بنام تیره چغاقوری (یا جواخوری) معروف شدند.

تقی خان بلافاصله بشیراز وارد شد محمد حسینخان در تعقیب او از طریق کازرون بشیراز آمد تقی خان در شیراز متحصن گشته به قلعه داری پرداخت و بنای جنگ گذاشت در این گیرودار از خراسان و کرمان و عراق و خوزستان برای محمد حسینخان قرقلو کمک رسید نادرشاه در عین حال قسم نامه فرستاد که تقی خان چنانچه دست از تمرد خود بردارد کاری ندارد ولی بخرج او نرفت و بر تمرد خود افزود و باقی ماند. امرا و سران سپاه هم که نسبت باو نظر خوبی نداشتند با پنجاه هزار قشون نادری بشیراز حمله نمود تقی خان با عده ای از افراد قاجار و افغانی که از محمد حسینخان رویگردان شده بودند موفق بفرار شد و سپاه محمد حسینخان وارد شیراز شدند و شروع به قتل و غارت نمود. عده ای از دختران و پسران شیرازی قشون ازبک و افغان و ترکمان شدند که اینهم نتیجه گردنکشی تقی خان بوده بالاخره تقی خان بعد از دو روز گرفتار گشته او را با اهل و عیال باصفهان بردند و چون خبر گرفتاری تقی خان بسمع نادرشاه رسید امر فرمود تا او را از یک چشم کور و مقطوع النسل نمایند و رها سازند. (دکتر میمندی نژاد مینویسد تقی خان در جنگ با محمد حسینخان قرقلو کشته شد).

بعد از او حکومت فارس به میر حسین بیگ داروغه اردو بازار رسید و او هم بدست محمد حسینخان کشته شد. ۱۱۵۸ هجری قمری در اوایل این سال حاتم خان کردبادلو بایالت فارس منسوب گردید نامبرده هم چون نتوانست مالیات دیوانی را وصول و بوظیفه حکومت عمل کند لذا فرمان ایالت فارس بافتخار محمد علی بیگ قباخ قلیخان قورت ایبوردی صادر و بنام محمد علیخان قباخ قلیخان والی فارس گردید و او هم پسر بابا علی بیگ برادر زن نادرشاه بود. وعده دادیم که راجع به نادرشاه و این قهرمان بزرگ تاریخ ایران مختصری هم از کتاب نادر فاتح دهلی تألیف آقای صنعتی زاده کرمانی بنویسیم بنابراین به بینیم ایشان چه مینویسند:

خشم طبیعت - چه بسیار سالها بهار آمده و دنیا را از سر نو غرقه گل و شکوفه نموده سپس مانند عروس که هر روز لباس رنگ برنگ و طرزی نو بپوشد خود آرائی کرده و بتدریج تغییر شکل داده و عاقبت خزان شده و لباس ماتم پوشیده است حاصل این تغییراتی که از زمان خلقت تا انتهای عالم پدید آمده غیر از خاطره هائی آنهم برای موقت که در اذهان نوع بشر باقی میماند چیزی نیست. تمام این ناکامی ها و خوشبختی و خوشی و خیالات واهی همه مانند شکوفه ها و برگ درختان که در هر سال زرد شده و فرو ریخته و همنشین خاک میشود برق آسا گذشته و میگذرد و از صحنه روزگار فراموش میگردند. گاهی در میان این تغییر و تبدیل و زاد و ولدهای انسانی آدمهای بخصوص بوجود میآیند اینها مانند آتش سوزان هستند آنقدر میجوشند و میخورشند و میکوشند و خون میریزند که موجب حیرت و تعجب میگردند. هیچکس نمی داند برای چه این جثه کوچک، این کسی که با یک نیش پشه هلاک میگردد و یا اگر شریانی از مغزش پاره گردد میمیرد و نفسش بالا نمی آید میلیونها آدمی زاد را اسیر و مقهور خیالات و آرزوهای دور و دراز خویش قرار داده و صد ها هزار نفر را بکشتن میدهد و با کمال بی خیالی از روی اجسادشان میگذرد.

بهار سال ۱۱۱۲ هجری یعنی دویست و شصت و یکسال قبل باز تجدید شد و دو مرتبه معجزه طبیعت شروع گشت زمین ها و کوهستان کبکان (از محلهای ایبورد است) سبز و خرم گشت. گلهای شقایق مشغول بخود نمائی شدند دانه های شب نم همچون مروارید بر سر شاخساران تلا لو داشتند و در شعاع آفتاب بهاری و نسیم ملایمی که میوزید میلرزیدند بلبلها چهچهه میزدند و پرندگان کوچک دیگر در انبوه درختان غلغله برپا نموده و با صدای ریزش آبها از پست و بلندیاها بر شکوه و جلال طبیعت میافزودند تمام سرگرم خودنمائی بودند و آسمان صاف بر آنچه طبیعت ساخته و پرداخته بود می

خندید. هیچکس گمان نمی نمود که ممکن است باندک لمحہ ای با تغییر هوا و طغیان طبیعت تمام آن اوصاف و نظم و ترتیب نابود و معدوم گردد. آری همیشه آسمان شاهد و گواه بر تغییرات و تبدیلات روی زمین بوده و چون میداند تمام این اوضاع و احوال و این وزیدن بادها و درخشیدن برق و غریدن رعد و هیاهو تا چند هزار متری زمین بیش نیست و باندک لحظه ای تغییر میابد، ساکنین کبکان که همه از ایل افشار بودند طناب و بندهای سیاه چادرهای خود را توی هم مانند رگ و ریشه بدن آدمی با قاعده معینی در هم کشیده و میخکوب نموده بودند و از آن چادرها منظره اطمینان بخشی دیده میشد و چنان سرگرم کارهای خود بودند که بوحشت و اضطراب حیوانات و چهارپایان توجهی نداشتند.

نَدَر - پسر بچه چهارده ساله داس در دست و کوله علفی بر پشت داشت و از بالای دره بزیر می آمد. باران بشدن می بارید و سیل جاری شده بود نادر به تخته سنگی پناه برد و سنگ را محکم گرفت و اگر اینکار را نکرده بود قطعاً طعمه سیل میشد در اینحال نظرش به پائین دره افتاد یک عده سوار و پیاده را مشاهده کرد مانند زنجیری ردیف شده بی اعتنا به باران و سیل مشغول چپاول و غارت و اسیر کردن و کشتن افراد ایل افشار و فامیل نادر بودند قهر طبیعت و هجوم ازبکها وضع نا مطلوبی را برای خانواده و فامیل نادر بوجود آورده بودند این گیرو دار و این آشوبها و غضب طبیعت نیمساعت بیشتر طول نکشید اجساد کشتگان را سیل برده بود زنها و خردسالان همگی اسیر ازبکان گشته دستهایشان را از عقب بسته به ریسمان کشیده بودند. نذر (نادرقلی) از بالای دره شاهد جریان بود کم کم صدای ولوله و آه و فریاد اسرائی که ازبکها با خود میبردند دور میشد و تاریکی شب بر همه جا مستولی میگشت.

نذر بزحمت و دشواری راه اهمیت نداده براه افتاد عاقبت به چادرهای خود رسید هر قدر جستجو کرد مادرش را پیدا نکرد و هر اندازه زبیده که مادرش بود صدا زد جوابی نشنید متأسفانه زبیده را هم جزو اسرا برده بودند حتی از گوسفندها و گاو ها خبری نبود تصمیم گرفت با همان داس که برای بریدن علف رفته بود به تعقیب ازبکها پردازد با اراده ای قوی براه افتاد مدتی میگذشت چیزی نخورده و گرسنه بود و نمیدانست تا چه زمانی باید راه پیمائی کند. ناگهان صدای زنگ شترانی بگوشش رسید اول تصور کرد که صدای زنگ شتر ازبکان باشد بعداً متوجه شد که چهار شتر با یک ساربان در بیابان مشغول چرا هستند. مرد ساربان از دیدن نذر (نادر) در آن بیابان خوشحال شد شرح حال یکدیگر را بیان کردند معلوم شد که مرد ساربان با قافله ای بوده که عازم افغان بوده اند و دچار سیل شده اند و این چهار شتر و ساربان باقیمانده. با شترها غرابه های شراب بود که آنمرد که بعداً خود را فرامرز و فالگیر معرفی کرد عازم افغان بوده اند مدتی رفع خستگی کردند نادر از فالگیر تقاضا نمود برای او فالی بگیرد فالگیر پس از حساب بارمل و اضطراب برای نادر آتیه خوبی پیش بینی کرد و گفت مرا میرویس از ایران برای منجمی خواسته است و حالا دیگر با این ترتیب قادر برفتن افغان نیستم. هردو رفیق راه با بارهای شتر طی طریق نمودند.

و اما پدر نادر که بنام امامقلی بیگ و همیشه با فقر و سختی دست بگریبان بود هنگام قتل و غارت ازبکها و اسارت فامیل و خانواده اش و زبیده عیالش در کبکان نبود و برای کار به درگزرفته بود و از اوضاع خبر نداشت.

ازبکها که بخوبی میدانستند عاقبت افشارها آنها را تعقیب خواهند کرد از بیراهه و بدون اینکه در محلی توقف کنند به نقطه نامعلومی رهسپار شدند. پس از چند ساعت بکنار رودخانه ای رسیدند و در آنجا برای رفع خستگی اطراق کردند رئیس آنان شخصی بود بنام طاخ طاخ. ازبکها بر سر غنائم و اسرا با هم نزاع داشتند و برای زندهای اسیر قرعه میکشیدند



قرعه زبیده مادر نادر بنام طاخ اصابت کرد در این هنگام ازبکها متوجه دو نفر شدند که دارای چهار شتر با بار هستند خواستند بآنها حمله کنند وقتی متوجه شدند که بار شترها شراب خلار است خوشحال شدند و برای تکمیل عیش خود شروع بقدح پیمائی کردند همگی از شرابها بحد وفور نوشیدند و مست و لایعقل شدند.

نذر (نادر) از موقعیت استفاده نموده دستهای اسرا را باز کرد و با کمک یکدیگر و خنجرها سرهای ازبکها را یکی بعد از دیگری از تن جدا کرده و بسمت ایبورد حرکت کردند.

پدر نادر قلی امامقلی با ابراهیم برادر نادر نیز به ایبورد آمده بودند و همان روز بود که بابا علی بیگ عده ای داوطلب میخواست که از افشارها باصفهان بروند قلیچ خان نامی از بستگان بابا علی بیگ حاکم ایبورد از امامقلی پدر نادر طلب داشت و مطالبه طلبش را کرد چون گفت ندارم بدهم و قلیچ خان هم به بابا علی بیگ شکایت کرده بود بابا علی بیگ دستور داد امامقلی را زندانی کردند در همین اثنا به بابا علی بیگ خبر رسید عده ای از افشارها آمده اند و سرهائی هم بریده همراه دارند و این همان موقع بود که امامقلی در زندان قصد خودکشی داشت و چشمش هم به گوهر شاد دختر بابا علی بیگ افتاده بود محسور آنهمه تجمل گشته از خودکشی صرف نظر کرد ناگهان در خارج زندان صدای هیاهو و شادی شنید چشمش به افشارها افتاد که با شادی و هلهله بسمت ایبورد میآیند در جلوی آنها هم نادر سوار بر اسب نارنجی و سر بریده ای را بجلو زین دارد. زبیده نیز بر شتری سوار بود بابا علی بیگ از وقایع کار نادر و رشادتی که کرده بود خیلی خوشحال شد و چون از دست ازبکان هم خیلی رنج کشیده و ناراحت بود حال از اینکه با این ترتیب شکست خورده اند نسبت به نادر بسیار مهربانی کرد و پدرش را هم آزاد نمود به گوهرشاد دستور داد از امامقلی و زبیده پذیرائی کند. در اینجا توجه گوهر شاد بسبب به نادر جلب شد و مفتون رشادت و شجاعت او گشت و از همان موقع مهر نادر بقلب گوهرشاد اثر کرد.

بالاخره نادر طرف توجه بابا علی بیگ شد و چون میدانست باین زودیها ازبک ها دست بردار نیستند بمشورت نادر او را برای تهیه اسلحه باصفهان فرستاد ولی هنگامی که نادر در اصفهان بود قلیچ خان با لطایف الحیل و جلوه داده مال و منال خود و بدگویی از نادر وضعی بوجود آورد که بابا علی بیگ دخترش را به نادر نهد و باو بدهد و اما نادر در اصفهان بنا به تمایل بابا علی بیگ میبایستی بوسیله فتحعلی خان وزیر به شاه سلطان حسین معرفی شود ولی نادر تا مدت زیادی نتوانست شاه را به بیند زیرا شاه تمام اوقات خود را به رمل و اضطراب و استخاره و فال میگذرانید و حتی پسرانش محمود میرزا و صفی میرزا و طهماسب میرزا نیز از دیدار مردم محروم بودند و تنها کسی که دستور مقرب و دلسوز شاه بود فتحعلی خان وزیر بود. در آن ایام عده ای راهزن و یاغی بمنزل صدرالصدور که یکی از علمای معروف بود متحصن شده بودن (البته متصدیان موقوفات بودند که توقع داشتند از مالیات معاف شوند) در همان موقع علاوه بر اینکه برحسب خواهش صدرالصدور منظور شاه این بود که متصدیان موقوفات از مالیات معاف شوند و فتحعلی خان وزیر حاضر نمی شد میرویس افغان را هم که دستگیر کرده بودند بحضور شاه آوردند اظهار عجز کرد که کند و زنجیر را از پایش باز کنند تا نماز بخواند و شاه ساده لوح هم اجازه داده بود در هر حال فتحعلی خان ناراضی و شاه هم میرویس را آزاد کرد.

خلاصه مقال اینکه چون فتحعلی خان از دیدن شاه همیشه مأیوس بود و شنیده بود که او با شعبده بازان و رمالان سروکار دارد و منتظر است شیخ الاجنه برای دفع دشمنان کشور از اجنه قشون تهیه کند روزی تصمیم گرفت در حرم سرا با

تبانی خواجه باشی وضع شاه را مشاهده کند این بود که وارد خانه یکی از سوگلی ها شد اتفاقاً به تمام رموز کار شاه و ارتباط او با اجنه و اعتقاد بخرافات اطلاع حاصل کرد تا آنجا که شاه عاقبت او را رانده در گاه نمود. و اما نادر و فرامرز که برای تهیه اسلحه آمده بودند در کاروانسرائی که منزل داشتند بحال عده ای تجار واقف شدند که سارقین اموال آنها را بسرقت برده بودند. نادر بآنها که هندو بودند قول داد مشروط بر اینکه مبالغ هنگفتی از اموال مسروقه را سهم نادر نمایند اموال آنها را از سارقین بگیرد رئیس هندوها هم قبول کرد (و دزدان هم همانهایی بودند که بطور ولگردی در اصفهان از بی عرضگی شاه سلطان حسین استفاده کرده باج سیل میگرفتند. سر دسته آنان ابوقداره بود شریک دزد و رفیق قافله. از تجار هندی پول میگرفت که راه آباد بوشهر را امن کند ولی از طرفی براهنران همراه بود) بالاخره نادر با کمک یکی از ولگردان شهر که باو ضرب شستی نشان داده بود و با کمک اسلحه ساز شهر راه را بر دزدان بستند و شر آنها را از سر هندوها کنده اموال آنها که در حدود سیصد هزار تومان بود پس گرفتند و طبق قرارداد نصف آن به نادر رسید.

نادر پول را خرج تهیه تجمل و چادر و حشم و خدم نموده با اسلحه هائی که تهیه دیده بود بسمت ایبورد حرکت کرد و آن موقعی بود که دختر بابا علی با قلیچ خان قرار بود مواصلت کنند و تقریباً نزدیک باتمام بود و چون بابا علی بیگ از اوضاع و احوال و ثروت و ترقی نادر و شجاعتش مطمئن شد بدون اینکه روی امامقلی و فقر و فاقه قبلی او حساب کند دخترش را (که میمندی نژاد نوشته همسر اول نادر گل نسا بوده ولی صنعتی زاده مینویسد گوهرشاد مادر نصراله میرزا و امامقلی میرزا میباشد) در حالی که نادر در زیارت حرم حضرت رضا بوده و هنوز به ایبورد نرسیده بوده است بازدواج نادر بیرون میآورد و با این ترتیب نادرشاه داماد بابا علی بیگ میشود و قدر مسلم این است که نادر ابتدا یکی از دخترهای بابا علی بیگ را میگیرد که همان مادر رضاقلی میرزا و بنام گل نسا بوده و بعد از دو سه سال که دختر اول بابا علی بیگ فوت مینماید با گوهرشاد مادر نصراله میرزا و امامقلی میرزا ازدواجی مینماید. طایفه افشار که ندر قلی زاده آن بوده یکی از هفت طایفه سرشناس قزلباش افشار، شاملو، قجر، بهارلو، ذوالقدر، تکه لو، استاجلو محسوب میشد که سلاطین صفوی کامیابیهای خود را در جنگهای داخلی و خارجی مدیون رشادت و فداکاری این طوایف بودند.

گارد مخصوص سلطنتی که در ابتدا از بین جوانان رشید و بیگ زادگان افشار و جلایر و قاجار و سایر طوایف شاهسون انتخاب و بعد از جوانان و خانوادگان ایلات بختیاری هم بآن اضافه شده و تعداد کل آنها به بیست هزار نفر رسیده است در طی نبردهای خطرناکترین مأموریتها بعهد سوار نظام گارد بوده و بیشتر کامیابیهای نادر شاه در اثر فداکاری و جانبازی این عده ممتاز بدست آمده است.

(نبردهای بزرگ نادرشاه بقلم سرلشکر غلامحسین مقتدر)

و افشاریه یکی از چند طایفه ای است که بخاندان شیخ صفی الدین ارادت ورزیده و بعد هم بمدد آنها شاه اسمعیل صفوی بسلطنت رسید. جای و مقام ایل افشار ابتدا در نواحی آذربایجان بود و شاه عباس بزرگ پس از آنکه شهرهای خراسان را از وجود اوزبک پاک ساخت بخیال افتاد که جمعی از ایلات آذربایجان را که به جلادت و شجاعت موصوف بودند برای دفع فتنه اوزبک کوچانیده در شهرهای مرزی خراسان سکنی دهد بدین منطقه و پس از تسلط بر آذربایجان چهار هزار و پانصد خانوار از اکراد را نیز کوچانیده و در نواحی قوچان و بجنورد سکنی داد.

افشاریه که در ایبورد و درجز (درگز) سکنی گرفتند چنانکه رسم ایلات و طوایف صحرا نشین است تابستان را در ایبورد بیلاق و زمستان را در دستجرد درجز قشلاق میکردند. در میان آن جماعت امامقلی بیگ مردی عاقل نیکو اخلاق و بسیار مهماندار بود و در ۱۰۸۹ قمری زوجه او باردار شد و بعد از نه ماه و نه روز طفلی بدنیا آورد که پدر او را نادر نام نهاد. چونکه یکساله شد مانند طفلی سه ساله مینمود و از ایام کودکی بسواری<sup>۱</sup> و شکار و تیر انداختن میل وافری داشت چون به سن رشد رسید بابا علی بیگ افشار حاکم ایبورد که در او آثار دلیری و شجاعت دید بخدمتش پذیرفت و در همین اوقات که در خدمت حاکم بود چندین مرتبه با ترکمانان یموت جنگ کرد و در تمام معارک پیروز شد و وقتی بر طایفه یموت فائق آمد و یکهزار اسیر در جنگ از آنان گرفت و به ایبورد آورد بابا علی بیگ او را با اسیران باصفهان بخدمت شاه سلطان حسین فرستاد و سلطان او را با خلاع فاخره نزد بابا علی بیگ باز گردانید. در این وقت امامقلی بیگ پدر نادر بیمار و درگذشت این واقعه در سال ۱۱۲۳ هجری قمری بود. چون در فتوحات مکرری که نصیب نادر گردید آثار بزرگی و دلیری در همه آن جنگها از او پدید آمده بود بابا علی بیگ اراده کرد که با مادر نادر مواصلت کند. پس مادر نادر را بحباله ازدواج خویش در آورد که از او دو فرزند یکی فتحعلی بیگ و دیگری لطفعلی بیگ پس از آن دختر خود را بنادر تزویج کرد که از او دو پسر بوجود آمد یکی رضاعلی میرزا که در سال ۱۱۲۵ متولد شد و دیگری در ۱۱۲۸ مسمی به مرتضی قلی نمود که بعد در سفر قندهار نصراله میرزا ملقب گردید.

در سال ۱۴۴۷ نادر پس از فتح گرجستان هزار خانوار ارمنه آذربایجان را کوچانده بمشهد فرستاد و در بیرون دروازه خیابان سفلی در راسته بازار گوسلوک بجهت آنان خانه ساخته آنها را سکنی داد و نیز دستور داد کلیسائی برای معبد ارمنه نظیر کلیسای جلفای اصفهان بسازند و همچنین شصت هزار خانوار ایلات قشقائی، شاهسون، و افشار آذربایجان را کوچانیده در شهرهای خراسان جای داد (مجمل التواریخ ابوالحسن ابن محمد امین گلستانه بسعی و اهتمام مدرس رضوی).

مولد نادر قریه دستجرد (دستگرد ایبورد) و مرکز حکومتش در کلات بوده که در آنجا قصری بنام قصر خورشید<sup>۲</sup> بنا نمود. ای قصر زیبا از بهترین آثار هنر معماری دوران و هم اکنون بهمان حالت قدیم باقی است.

میرزا مهدی خان ابن نصیر استرآبادی درباره ایل افشار و نادر اینطور مینویسد: "آنحضرت (نادر) از ایل قرقلو و قرقلو ایماقی از نوع افشار از جنس ترکمانان میباشد و مسکن قدیم ایل مزبور ترکستان بود و در ایامی که مغولیه بر ترکستان استیلا یافته از ترکستان کوچ کرده در آذربایجان توطن اختیار و بعد از ظهور خاقان گیتی ستان شاه اسمعیل صفوی اناراله

---

۱ - شوالیه ژان شاردن جهانگرد فیلسوف فرانسوی نژاد اسپهای منطقه نسا را ستوده است. ریجواي رنگ اسبان نسا را که مال این مناطق و از بهترین نژاد اسبان باستانی ایران است چنین توصیف میکند (رنگ کره های این نژاد تیره و خاکستری و سفید است). مله قوش نژاد اسب ایلدرم اسب نادر میباشد. ایلدرم اسب سفید یکدست بود. ص ۱۵۰ جلد ۱ کتاب جنرال سایکس نژاد اصیل اسپهای قوی نسا (نیسیایا) از قدیم معروف بوده مردم این نقاط در پرورش اسپهای خوب نیز سابقه باستانی دارند. جنگجویان بزرگ جهان امثال اسکندر برای یافتن اسپهای ایدآلی خود در این نقاط به جستجو پرداخته اند "هاردلد لمب کتاب اسکندر مقدونی". رنگ کره جیران اسب نادر سمنند بوده است.

۲ - قصر خورشید در تاریخ ۲۹/۲/۲۵۳۵ شاهنشاهی که اعلیحضرت همایون محمد رضا پهلوی آریا مهر شاهنشاه ایران از کلات و درگز (ایبورد) دیده فرمودند مورد بازدید معظم له واقع و زیبایی آنرا تحسین و تمجید فرمودند.

برهانه بتقریبات کوچ کرده در سرچشمه میاب کوپان (کبکان) من اعمال ایبورد خراسان که در سمت شمالی مشهد مقدس در بیست فرسخی واقع و در قرب جوار مروشاه جهان است توطن اختیار در تابستان آنجا یتلاق و در زمستان در دستجرد دره جز قشلاق میکردند تولد آنحضرت در یوم شنبه بیست و هشتم شهر محرم سنه ۱۱۱۰ هجری مطابق لوی یتیل در قلعه دستجرد و دره جز در مکانی که با الفعل عمارت عالی دارد و در آنجا احداث بمولودایوی شهرت یافته اتفاق افتاد و باسم جد خود ندرقلی بیگ موسوم گردید و در پانزده سالگی قدم بر معارج رشد گذاشت چون در میان تاجیک و ترک و خرد و بزرگ مظهر کارهای سترک گشته در مبادی حال آثار دولت و فر و اقبال از ناصیه اش ظاهر و امور عظیم از دولت مویدش صادر شده و در عالم خود نادر آفاق بوده بین الانام بنادرقلی بیگ مشهور بود.

ایام آغاز شباب و جوانی و بهار گلزار زندگانی و هنگام ریعان ریحان عیش و کامرانی بود مایل تاهل گشته بابا علی بیگ کوسه احمدلو که از رؤسای افشاریه ایبورد و همیشه در آن ولایت با ترکانیه و ازبکیه معرکه آرای رزم و نبرد می بود از جامه نسبت خویش آن دودمان تشریف زیبای مفاخرت در بر خویش داشت آنحضرت طالب پیوند و راغب بخواستگاری صبیبه آن سعادتمند شده اکثری از حسد پیشگان افشار سالک طریق امتناع و هنگامه آرای جنگ و نزاع گشته جمعی از رؤسای آن طایفه باین علت هم آغوش مشاهد فنا و همخوابه رنج و عنا شدند و بلاخره بحکم قضا امر مواصلت وقوع یافته از آن مخدره سرداق عفاف در سال ۱۱۳۱ هجری در شب یکشنبه بیست و پنجم شهر جمادی الاخری دو ساعت و نیم از شب مزبور گذشته شاهزاده رضاقلی میرزا بوجود آمد و بعد از پنجسال آن مستعده رخ بنقاب تراب کشیده صبیبه دیگر او را در سلک پرد گیان حریم عفت انتظام دادند که نصراله میرزا و امامقلی میرزا گوهران درج و اختران برچند".

**جهانگشای نادری** - همچنین در فصلی که مربوط به اختلاف شیعه و سنی بود با تفصیل زیر باینکه افشار از ترکمانیه میباشد چنین بیان کرد "اهل سنت و جماعت آغاز معادت و ترک مضافات کرده از طرفین باعث قتل و غارت و فتنه و آشوب بین المسلمین گردید و این مقدمه تا ایام دولت خاقان مغفور شاه سلطان حسین متداول بود تا اینکه رفته رفته ترکمانیه دشت و افغانه قندهار و روسیه از اطراف رخنه در بنیان ممالک ایران و اساس سلطنت و ملک را ویران کرده قلع و استیصال ایرانیانرا در خود لازم دانستند. چون مشیت مالک الملک لم یزل بامری تعلق گیرد اسباب آن از پرده مکنون بساحت ظهور و شهود میآید معهدا کواکب ذات بیهمال و نیر وجود سعادت اشتمال اعالی حضرت قدر قدرت کیوان مهابت مریخ صلابت ملجأ السلاطین و مرجع الخواقین قهرمان دودمان رفیع الشان ترکمانیه برق خرمن سوز سرکشان جهان بتائیدات سبحانیه تاج بخش ملوک ممالک، هند و توران، ظل حضرت نادر دوران خلداله ملکه و سلطانه بنحوی که در ابتداء تاریخ بتفصیل خجسته مآلش مذکور و مسطور است از مطلع ملک ایبورد آغاز طلوع و بنیاد سطوع کرده ظلمت زدای ساحت ایران گشته ممالکرا که باقتضای انقلاب دهر بتصرف غیر در آمده بود بزور بازوی تائید الهی و قوت سر پنجه اقبال شاهنشاهی انتزاع و کسر بنیان شوکت ارباب عناد و نزاع نمودند". و همچنین در دشت مغان موقع تاجگذاری که نادرشاه حکام را تعیین مینمود محمد تقی خان شیرازی را بسمت بیگلربیگی فارس و کلبعلی خان کوسه احمدلوی افشار برادر زن خود را بسرداری تعیین مینماید که کلبعلی خان بدست محمد تقی خان کشته میشود و بعداً محمد حسینخان قرقلو سردار فارس میشود.

در کتاب تاریخ ایران تألیف ژنرال سایکس مینویسد: نادرقلی پسر امامقلی یکی از افراد پست قبیله قرخلو بود. جوانی نادرشاه به گله داری و حمل هیزم روی الاغ و شتری که یگانه ارث فامیلی او بعد از مرگ پدرش بود میگذاشت. وقتی

نادر بسن هیجده سالگی رسید طوایف ازبک بوطن آنها حمله کرده او و مادرش را باسارت به خیوه بردند. مادر نادر پس از چهارسال اسارت مرد ولی نادرقلی جوان موفق بفرار شد و با جیب خالی بخراسان مراجعت کرد در آنجا با ورود بخدمت بابا علی بیگ احمدلو افشار فرماندار ایبورد که در آن تاریخ کرسی نشین آن ناحیه (ایبورد یا باورد و بوارد اکنون خرابه ای است و در حوالی قهقهه واقع در راه آهن آسیای مرکزی است) بود باولین پایه نردبان موفقیت بالا رفت. تاریخ دوهزار و پانصد ساله ایران تألیف عباس پرویز مینویسد: طایفه افشار از طوایف معتبر ترکمان بودند که در حین تاخت و تاز مغول بایران مسکن خود را در حوالی رود اترک رها کردند و بآذربایجان رفتند. شاه اسمعیل اول صفوی قسمتی از ایشان را مجدداً بشمال خراسان کوچاند و در حوالی ایبورد و نسا جای داد. در دوره سلطنت صفویه این قبیله با جمعی از طوایف کرد و جلایر عهده دار حفظ معابر شمالی خراسان بود و از طرف دربار ایران وظیفه و مقرری سالانه داشت.

نادر مدتی از دوره جوانی را در اسارت اوزبکان گذراند و در سن بیست و یکسالگی پس از فوت مادر خویش از چنگ اوزبکان رهائی یافت و خود را برای مبارزه و ستیزه با طوایفی که بخراسان هجوم میآوردند آماده کرد و در بیست و پنجسالگی وارد زندگی سپاهی شد و در جنگهای با طوایف ازبک و دفاع از سرحدات خراسان رشادت زیاد بخرج داد و در آغاز سی سالگی دختر بابا علی بیگ یکی از امرای افشار را بازدواج خویش در آورد و پس از یکسال رضا قلی متولد و در همان اوقات نادر بر قلعه کلات که مقر حکمرانی عم او بود مسلط گردید و در صدد آن بر آمد که از طوایف کرد و افشار و جلایر قوایی برای تسلط به مشهد فراهم کند.

کتاب دره نادر تألیف میرزا مهدی استرآبادی مینویسد: باورد نام پسر گودرز و شهری مشهور که آنرا بی ورد گویند. کیکاوس آن شهر را به باوردبن گودرز داده و او آن شهر را بنام خود بنا کرد. همچنین در متن کتاب مزبور نوشته شده "کلک واسطی تبار نثار بتاریخش دولت ایل جلیل افشار رقم زد از دره جز من محال باورد که مسقط الرأس آن سرور زمن و ذات بیهمالش همیشه در آن نزهت سرا صدر انجمن و سرو آن چمن میبود برای احیای جهان افسرده بر مراقی جهانگیری عروج و اعلان امارات فاحیینا بلده مسنا کذلک الخروج پپای دلیری سر بسروری و دست بخصم افکنی برآورد".

**خصوصیات نادر** - از صفحه ۱۸۰ رستم التواریخ تألیف محمد هاشم اصف (رستم الحکما) داستان تعریف صورت و سیرت و شکل و سمایل والاجاه نادر قلیخان صاحبقران افشار، قرخلو، چاکر اخلاص شعار. خدمتگذار جان نثار درگاه ملوک، سجده گاه خاقان خلداشیان شاه طهماسب ثانی که به سبب حسن خدمات مسمی به طهماسبقلی خان شد و اخر الامر بدرجه عالییه شهنشاهی رسید بآن قسم هائی که مرحوم میرزا مهدی خان منشی الممالک ذکر نمود. اما بعد، بر ارباب دانش و بینش پوشیده مباد که والاجاه نادر قلیخان مسمی به طهماسب قلی خان یعنی غلام اخلاص فرجام شهنشاه اسلام پناه شاه طهماسب ثانی سلطان السلاطین عصر خود نادر پادشاه صاحبقران تاج بخش باجگیر کشورستان که از روی قابلیت و استعداد بالاستحقاق چهار تاج بر سر زد و ایل افشار قرخلو را ایل جلیل مفتخر و مباهی بر همه ایلها نمود. مردی بوده با کمال مهابت و صلابت و عظمت و مناعت و شجاعت و سخاوت و عقل و فطنت و کیاست و فراست و عدالت و انصاف و پر حلم و حوصله بسیار گو و بسیار شنو و راست گفتار و درست کردار و سخت میثاق و نیکو عهد و با وفا و با ادب و با حیا و با حساب.

با احتساب و دولت نواز و دشمن گداز و بسیار غیور و لجوج و متعصب بوده و قامتش بلند و موزون و بسیار سرخ رو و سرخ مو بوده و سرش بزرگ و پیشانی‌اش فراخ و گوشش بزرگ و دماغش بسیار فراخ و چشمانش فراخ و ابروانش بهم پیوسته و پر مو و دراز و گردنش سطر و ریشش کوتاه و پر مو و سیبیلش دراز و پر مو که از بنا گوشش میگذشته و میان دو شانه اش بسیار پهن و میانش بسیار باریک و دستهایش بسیار دراز و بازوهایش بسیار ستبر و انگشتانش دراز و بلند آواز و خرم دل و روشن روان بوده و بشاش و شادمان و سریع الغضب بوده آوازش چنان بلند و سهمناک بوده که در وقت سخن گفتن تا یک میل آوازش را مانند همهمه شیر می شنیده اند.

بحساب و احتساب بسیار مایل بوده و والا همت و سخی و کریم الطبع و باسط الید و بنده نواز و رعیت پرور بوده. در سپهداری و سالاری و لشکر کشی مانند وی آسمان نپرورده و قوت بازو و سر پنجه اش بمرتب ای بوده که مانند حضرت موسی (ع)، که بشبانی مشغول. آن تهمتن مثال بساربانان اشتغال داشته چند اشتر مست قصد وی کردند بیخ حلقشان را بسر پنجه پهلوانی چنان فشرده که نفسشان منقطع شد و مردند.

اهرم صورت بوده و هر خصمی که چشمش بر روی سهمناک و چشم بر چشم آن شیر صولت اژدها هیبت میافتاد ضعف قلب می یافت و زانوهایش سست و بیحرکت میشد و میگریخت. از روی حساب و احتساب در دادن و استادن از حبه و دیناری نمیگذشت در امانت و دیانت و خیانت و خدمت و اطاعت و تمرد از ذره ای چشم نمی پوشید.

از روی تحقیق کامل و دادگستری سزا و پاداش اعمال هر کس را میداده و هرگز کاری بی مشاورت با اولوالالباب و زمره اصحاب و احباب نمی کرده. قوت حافظه اش بمرتب ای بوده که هرگز چیزی را که می شنید فراموشش نمی شد. حواس پنجگانه اش بسیار قوی بوده فهم ادراکش از حد و اندازه بیش بوده، مرتکب معاصی و مناهی نمیشده، بی جرم و خطا کس را نمیکشته و نه آزار میداده، در معقول فهمی بی نظیر توده و خط نستعلیق را بد نمی نوشت و خوب میخواند، حسن سلیقه فرید عهد خود بوده در فنون و آداب سواری و رزم آوری و جنگجویی عظیم المثال بوده.

از فرط فطنت و کیاست پی بجمیع مذاهب و ملل برده و حقایق و دقایق چهار کتاب مستطاب آسمانی را بدقت تمام فهمیده و بسیار با عار و ننگ و ناموس پرست و با غیرت و حمیت بوده و همه امور و افعال و اعمالش پیش از کور نمودن والاجاه ولیعهدی رضاقلی میرزا از روی حکمت و بعد از آن از روی سوء المزاج بوده نعوذ بالله از چنین خلقتی فتبارک اله احسن الخالقین.

جیس فریزر که در سال ۱۱۵۲ خود نادرشاه را در هند دیده است درباره زندگی ساده و سربازی وی در تاریخ نادرشاه مینویسد: "غذای نادر اغلب پلو و غذاهای ساده است اگر امور کشوری زیاد باشد که باید حضور یابد از صرف غذا صرف نظر کرده با مقداری نخودچی که همیشه در جیب دارد و با آب رفع تشنگی مینماید در سفر و شهر همیشه با مردم است در جنگ مانند یک سرباز میخورد و مینوشد و میخوابد. تمام افسران خود را وادار به متابعت خود میکند در بنیه بقدری قوی است اغلب دیده شده است در شبهای سرد و شب نمی در هوای آزاد روی زمین میخوابد عبائی را بالاپوش و زینی را متکای خود قرار میدهد". همچنین مینویسد: نادر کلیه ملایان جیره خوار دربار را جواب گفت یادآور شد که چون دعاهای شما نتوانست سلطان پیشین (منظور از شاه سلطان حسین است) را از بلایا حفظ دارد من دیگر ملا لازم ندارم وی املاک موقوفه را ضبط کرد عواید آنرا اختصاص بامور دولتی داد ولی با اینهمه دشمنی با آخوندها مراسم مذهبی را خوب انجام میداد.

**قتل نادر** - نادر قبل از اینکه بسلطنت برسد یک روز در حال بازدید از اردو در زیر درختی نشسته با خود چنین به صحبت می‌پردازد: "بلی آن قاصد نیم ساعت پیش در خواب مرا بزیر این درخت هدایت کرد، حضرت زیر این درخت نشسته شمشیری روز رانش گذاشته بود بمن فرمود تو نادرشاه هستی خدا تو را مأمور کرده است قوم مرا که مثل گوسفندان بی شبان پراکنده اند نجات بدهی، تو سگ گله خدا هستی و باید نگهبان آن باشی اگر خوش عهد بودی خدا ترا بزرگ میکند و حکمران ایران خواهی شد بعد شمشیری بمن داد"، صفحه ۶۸ کتب نادرشاه سمراتیمر دوراند انگلیسی. مولف جمل‌التواریخ بعد نادر نیز اینداستان را با عباراتی دیگر نقل کرده می‌افزاید نادرشاه چند لحظه قبل از مرگ از خواب هراسان میشود وقتی حسنعلی بیگ معیر الممالک از هراس و وحشت شاه می‌رسد این خواب را اظهار میدارد و سپس می‌گوید "باز همان اشخاص را در خواب دیدم مرا کشان کشان نزد آن شخص نورانی بردند شمشیر از کمرم باز کرد گفت تو لیاقت پاسبانی امت مرا نداشتی".

آخرین شب - حمله بشهر قوچان بشدیدترین وجه آغاز شد اگراد قوچان که علیه نادر قد علم کرده بودند سر به نیست شدند. محمد قلیخان، صالح بیگ، موسی بیگ قوقا کردند با اینکه دستوری نرسیده بود قلعه را آتش زدند تا نوشته محمد قلیخان بدست قبله عالم نرسد.

نادر از فتحی که کرده بود بسیار خوشحال شد سردار احمد خان ابدالی سبب این فتح بود مورد عنایت خاص قرار گرفت به او خبر دادند شام را در حضور قبله عالم صرف خواهد کرد دیگران هم انتظار داشتند در این شب خوش شرکت داده شوند اما .....

نادر سعی داشت با خیانتکاران روبرو نشود زیرا حس میکرد نخواهد توانست خونسرد بماند بزرگان و سرداران خیانتکار که بعد از فاتح شدن مورد تفقد قرار نگرفته احضار نشده بودند ناراحت شدند همگی مترصد بودند بدانند چه شده چرا به آنان عطف توجهی نشده است؟ صالح بیگ امور دربار را اداره میکرد. محمد قلیخان برادر زن نادر رئیس سربازان محافظ جان نادر بود چون خیانتکار بودند میترسیدند شخصاً نزدیک شوند ولی افراد مورد اعتمادشان در اطراف سرپرده سلطنت خدمت میکردند. می آمدند میرفتند اظهار محبت و لطف از حد فزون قبله عالم بسردار احمد خان را میدیدند و برای محمد قلیخان و صالح بیگ مرتب خبر میبردند.

نادر که خوش و بر سر کیف بود در حالی که میخندید بسردار احمد خان گفت نوبت این مادر بختاهای خیانتکار است فردا صبح زود همه را می گیری می‌خواهم نتیجه علیقلی شناسی را به آنان یاد دهم . . . من دیگر باینها که اطرافم را گرفته اند اطمینان ندارم. کسی که خیانت کند حق حیات ندارد. محمد قلیخان در حالی که سراپا میلرزید این خبر را از زبان ساقی قبله عالم که از دستیارانش بود شنید. لحظه ای بعد صالح بیگ و موسی بیگ نیز از آن با خبر شدند. به قوجه بیگ کوندوزلوی افشار اورمی قوجه بیگ قاجار ایروانی هم خبر دادند بتمام کسانی که حس میکردند با علیقلی خان رابطه برقرار کرده یا تمایلی نسبت باو دارند آهسته در گوشی گفتند دستور داه شده فردا صبح تمام کسانی که با علیقلی خان ارتباط داشته دستگیر و سر به نیست گردند گفتند: بسردار احمدخان ابدالی دستور داده شده چون از اطرافیانم اطمینان ندارم همگی را دستگیر کن می‌خواهم سر از تنش جدا کنم می‌خواهم جانشان را بگیرم.

ترس و وحشت تمام اطرافیان را فرا گرفت ساعتی بعد در چادر محمد قلیخان در پرتو نور شمعی که افروخته بودند سایه هائی گرد آمدند گفته های نادر را که بوسیله ساقی خاص تکرار میشد شنیدند و فهمیدند اگر تا طلوع آفتاب فرمان

دهنده زنده بماند آنان سر به نیست خواهند شد برای آنکه زنده بمانند دست در دست هم گذاردند سوگند یاد کردند همان شب "آمر" را سر به نیست کنند ... شب از نیمه گذشته بود در تاریکی شبیح ماندهائی براه افتادند و بسوی چادر نادر پیش رفتند. (از کتاب زندگی پر ماجرای نادرشاه بقلم دکتر محمد حسین میمندی نژاد)

باری جریان قتل نادر بدین ترتیب بود که در آخر شب محمد صالح خان و محمد قلیخان افشار وارد محوطه سلطنتی شدند. پس از جستجوی نادر را پیدا کرده باو حمله بردند و نادر در ضمن پیکار و جنگ کشته شد با آنکه قاتلین او را در خواب غافلگیر ساخته بودند معذک قبل از آنکه صالح خان فرمانده گارد سلطنتی او را نقش زمین کند نادر دو نفر را بقتل رسانید. (صفحه ۲۶ ۴ جلد ۲ تاریخ ایران تألیف ژنرال سر پرسی سایکس)

"در منزل فتح آباد خبوشان در شب سه شنبه یازدهم شهر جمادی الثانی سنه ۱۱۶۰ صیاد اجل ماهی عمرشرا بشست در افکند و فساد<sup>۱</sup> قضا عرق زندگا نیشرا که سین<sup>۲</sup> آن بستن<sup>۳</sup> پیوسته بود شست زده نقد جانشرها بمزد شست گرفت". کتاب دره نادره تألیف میرزا مهدیخان استرآبادی.

بطوریکه میدانیم نادر در ۲۸ محرم ۱۱۰۰ مطابق ۲۲ نوامبر ۱۶۸۸ میلادی در دستگرد ایبورد از مادر متولد و آن کشور گشای نامدار که بقول دکتر لورنس لکهارت، نادر یکی از بزرگترین نوابغ نظامی جهان میباشد از حیث تاکتیک جنگی بدون اغراق میتوان گفت نادر بمراتب از ناپلئون و اسکندر و امیر تیمور و فردریک برتر است سربازان زبده وی بسی آزموده تر و دلیرتر از سربازان معروف ناپلئون بودند.

و بنا بگفته فریزر در کتاب نادر شاه "اعمال خارق العاده ای که از نادر سرزده است نشانه این است که نظیر وی در ادوار گذشته کمتر دیده شده است عجیب است که با نداشتن پول و نفر از مردی چنین عملیات بوقوع پیوندد". در ۱۱ جمادی الثانی سنه ۱۱۶۰ بقتل رسید و طناب عمرش بدست مقرض احل بریده شد.

سر مور تیمردوران مشابتهت غریب بین نادر آخرین فاتح بزرگ آسیا و ناپلئون بزرگترین فاتح اروپا را از لحاظ فتوحات و فساد اخلاق آنان نشان داده و میگوید علت آن خرابی نتیجه نیرو و قدرت غیر قابل ضبط آنان بوده است اگر نادرشاه پس از فتح هندوستان و بخارا و خیوه مرده بود تا ابد قهرمان ملی ایران باقی میماند. بدبختانه او زنده ماند تا مورد تنفر ملتی که آنان را از تجزیه نجات داده بود واقع گردد.

ولی بعقیده نگارنده او زنده است و ملت قدرشناس ایران همیشه او را به نیکی یاد میکنند چه که در بحرانی ترین دوران ایران عزیز را از سقوط حتمی نجات داد. خدایش غریق رحمت کناد.

۱ - فساد تیغ زن ۲ - سین یعنی سال ۳ - سین یعنی شصت